



اعتصابات کارگری در لهستان (۱)

”انقلاب سوسیالیستی“ و پی آمدهای آن

اوجگیری اعتراضات توده ای کارگران علیه هیئت حاکمان، در سطحی که تاکنون در اروپای شرقی بی سابقه بوده است، تضمین آن جنبش برای کشورهای اروپای شرقی و شوروی، چشم انداز مداخله نظامی شوروی در لهستان، مسئله ارتباط آن جنبش کارگری با سوسیالیسم و ادعاهای دال بر وجود سوسیالیسم در لهستان و سایر کشورهای اروپای شرقی، و اهمیت شناخت جنبش جنبشی جنبش کمونیستی ایران همگی از مسائلی هستند که برخورد ما به بحران (و نه ”بحران“) حاضر در لهستان را ضروری میسازد.

در ابتدای باید هر چند مختصر به تاریخ اخیر لهستان پرداخته و زمینه های قدرت یابی رژیم کنونی و اصول آنچه تحت عنوان ”انقلاب سوسیالیستی“ در این کشور از آن یاد میشود (که تنها مختص به لهستان نیز نیست) را بررسی کنیم، تا بتوانیم پیرا از طرح این تاریخچه، بطور اجمالی و در بسیاری موارد گذرا زمینه رشد اقتصادی و سیاسیهای مختلف اقتصادی را که به اوضاع کنونی در لهستان منجر شده اند مورد بحث قرار دهیم. پس از آن مبارزات کارگران و روشنفکران و چگونگی شکل گیری این مبارزات خواهیم پرداخت و در پایان نتایج و تضمینات این جنبش را بررسی خواهیم کرد. در اینجا برای خوانندگانی که بخواهند متوجه مسائل اساسی در این کشور در این روزنامه کار ”اکثریت“ را درباره لهستان مطالعه کرده باشند و یا سایر روزنامه های که به علت تاخیر و تحریف موجود در جنبش سوسیالیستی برداشته اند، بگری از لهستان (و اروپای شرقی) بفرستند، شاید لازم باشد یادآوری کرد که مسائل اساسی در این کشور در این روزنامه (رهائی) به گونه ای بیان شده است که در جنبش مرسوم بوده است. ما صرف بر جنبش سوسیالیستی در لهستان است که از ما که مبارزه با سوسیالیسم درون جنبش سوسیالیستی را وظیفه ای خود دانسته ایم و حتی المقدور علیه جوانب مختلف آن با سوسیالیسم مبارزه کرده و خواهیم کرد، نمیتوان انتظار داشت که تاریخی

سراپا تحریف شده رابه جنبش چهاراژه کنیم (که این خود حقیقتی است) دیگر از استالینسیم خواهد بود. و بهر حال این تحریفها نیز ارائه واقعیتها است.

”انقلاب سوسیالیستی“

در اوت ۱۹۲۹ قرارداد عدم تجاوز بین شوروی و آلمان امضا شد و این در شرایطی بود که فاشیسم دولت هیتلری از ۱۹۳۳ بعد تبدیل بخطر روزافزون برای جنبش کارگری و مردم اروپا میداد. مدتی بعد زامسای این قرارداد، مولوتف رئیس شورای کمیسرهای خلق و کمیسر امور خارجی شوروی، در یک سخنرانی در شورای عالی شوروی از آلمان بدینگونه یاد کرد: ”در موقعیت فعلی دولتی است که برای توقف سریع جنگ و برقراری صلح تلاش می کند حال آنکه فرانسه و بریتانیا که تا دیروز علیه تجاوز شعار میدادند موافق ادامه جنگ و مخالف استقرار صلح هستند“، و ادامه داد ”همگان میدانند که مسئله احیای لهستان سابق مطرح نمیتواند باشد.“ (سخنرانی ۳۱ اکتبر ۱۹۳۹، در ”بیاست صلح شوروی: چهار سخنرانی از و. مولوتف“، لندن، انتشارات لارنس و سهارت) و باین ترتیب بوقسیم لهستان بین آلمان و روسیه تزاری بعه گذاشت. این در حالی بود که آلمان بدنبال لغای قرارداد با شوروی، در تاریخ اول سپتامبر با لهستان بعه گذاشت. این جنگ دوم جهانی را آغاز کرد.

بدنبال این بعه که بعد از هفت هفته منجر به شکست لهستان شد، شوروی نیز بفاصله دو هفته از شرق به جمهوری لیتوانیا (Lithuania)، لاتویا (Latvia) و استونی (Estonia) را در اختیار گرفت و در نهایت با استالین آنها پایگاه ایجاد کرد. طبق قرارداد، اقلیتهای آلمانی زبان این سرزمینها به آلمان فرستاده شدند و سرانجام این سرزمینها در ژوئیه ۱۹۴۰ ضمیمه شوروی شدند. مولوتف در همان سخنرانی معتقد بود: ”روابط ما با آلمان بطرز ادیکالی بهتر شده است. این

پیشرفت در راستای تقویت روابط دوستانه‌ی ما، کسترش همکاری عملی ما و پشتیبانی سیاسی آلمان در تلاشهای آن برای صلح صورت گرفت. است... ماهواره یک آلمان قوی را یک شرط ضروری برای صلح طولانی در اروپا دانسته ایم.

ولی آلمان فاشیستی از همکاری عملی و پشتیبانی سیاسی شوروی صرف نظر کرد و در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ قرارداد با استالین را زیر پا گذاشت و به شوروی حمله کرد. با این ترتیب شوروی نیز وارد همکاری با متفقین و جنگ علیه آلمان شد.

مسئله لهستان در مذاکرات مختلف که بین آمریکا و انگلیس و شوروی در کنفرانسهای مختلف در حین جنگ صورت می گرفت، از مسائل مهم بود. بدین ترتیب که از طرفی لهستان در سیستم دفاعی شوروی حلقه‌ی مرکزی را تشکیل میداد و برای شوروی کنترل لهستان یک مسئله‌ی حیاتی بود زیرا که آنرا بصورت راهرویی میدید که همواره برای حمله به شوروی مورد استفاده قرار می گرفت (حمله‌ی ناپلئون و حمله‌ی هیتلر به شوروی). از طرف دیگر غرب هم بسادگی حاضر به از دست دادن لهستان نبود و در آن برای خود منافع می دید. این خود سرمنشأ مسائل مختلف و کشمکش های متفاوت در کنفرانسهای مختلف طی جنگ شد.

موضوعی که کار را برای شوروی مشکل ترمی کرد این بود که نیروهای طرفدار این کشور در لهستان بسیار ضعیف بودند. اولاً تصفیه های دهه‌ی ۱۹۳۰ در احزاب کمونیست شدت به حزب کمونیست لهستان ضربه زده بود، تا جائیکه حزب در تابستان ۱۹۳۸، درست در حالیکه فاشیسم روبه اوج خود بود، منحل شد. امری که برای بسیاری از کمونیستهای لهستانی که در این زمان در زندان بصری بودند، قابل باور نبود. با این ترتیب حزب کمونیست لهستان عملاً دیگر وجود خارجی نداشت. ثانیاً بعد از اشغال لهستان (شرقی) توسط شوروی در ۱۹۳۹ تمام احزاب سیاسی سرکوب شدند. هزاران سوسیالیست دستگیر شدند. در حدود ۱۰۰۰۰۰۰ لهستانی تبعید شدند. بعلاوه ۲۵۰۰۰۰۰ سرباز اسیر شدند. گرچه تبعید شدگان بعد از حمله‌ی آلمان به شوروی آزاد شدند ولی در این فاصله در حدود ۲۰۰۰۰۰۰ نفر از آنها ناپدید شده بودند. این اقدامات با توجه به سابقه‌ی احساسات ضد شوروی لهستانیها (در اینباره لنین می گفت: "لهستانیها از روسیه متنفرند، و نه بدون دلیل. ما نمی توانیم قدرت احساسات ملی گرایانه آنها را نادیده بگیریم. انقلاب ما موظف خواهد بود آنها را به نرمی فراوان رفتار کند و حتی اگر لازم باشد، اجازه دهد که از روسیه جدا شوند.") موجب شد که نیروهای طرفدار شوروی در لهستان بسیار ضعیف و بی قدرت باشند.

در این میان آمریکا و انگلستان نیز از "دولت در تبعید لهستان" که بعد از حمله آلمان به لهستان مقرر و در لندن قرار داده بود، حمایت می کردند. این "دولت در تبعید" ائتلافی از محافظه کاران و سوسیال دمکراتهای راست بود که احساسات ناسیونالیستی توده های مردم لهستان تکیه می کرد.

با نزدیک شدن جنگ به پایان خود و اختلافات بین متفقین بر سر لهستان، استالین به فکر ایجاد تبدیلی

در مقابل " دولت در تبعید" افتاد. با ورود کامل نیروهای شوروی به لهستان، به ابتکار استالین، کمیته ای تحت عنوان " کمیته آزادی ملی لهستان" بوجود آمد که در آن کمونیستها و سوسیالیست های چپ دارای نفوذ اصلی بودند و در میان آنها حتی کسانی وجود داشتند که بعد از ۱۹۴۱ زندانها و اردوگاههای کار در شوروی آزاد شده بودند. در ژوئیه ۱۹۴۴ استالین پشتیبانی خود را از این کمیته اعلام کرد. بفاصله یکماه اتفاقی افتاد که کار استالین را آسانتر کرد. در حالیکه ارتش سرخ به سرعت به ورشو نزدیک میشد، در اوت ۱۹۴۴، افسران هوادار " دولت در تبعید" قیام ورشو را علیه آلمانها سازماندهی کردند. ولی ارتش سرخ در آنسوی رود ویستولا در ورشو توسط آلمانها متوقف شد. از طرف دیگر شوروی نیز به هواپیماهای انگلیسی اجازه استفاده از فرودگاههای خود را جهت کمک رسانی به ورشو داد. با این ترتیب قیام ورشو بعد از بیش از دو ماه مقاومت شکست خورد و نازیها ورشو را تقریباً با خاک یکسان کردند. این امر بیش از پیش به احساسات ضد شوروی در لهستان دامن زد.

چند ماه بعد در ژانویه ۱۹۴۵ ارتش شوروی وارد ورشو شد و یکماه بعد در ماه فوریه کنفرانس یالتا با شرکت چرچیل، روزولت و استالین برگزار شد. در این کنفرانس یکبار دیگر لهستان مسئله اصلی کنفرانس را تشکیل میداد. استالین فقط با استقرار دولتی که نسبت به شوروی رفتاری دوستانه داشته باشد توافق داشت. بالاخره در این کنفرانس توافق شد که دولتی که توسط ارتش سرخ در لهستان بر سر کار آورده شده بود شامل افراد مورد حمایت "دولت در تبعید" نیز بشود و سپس انتخابات آزاد را برگزار نماید.

سازش در مورد سایر کشورهای اروپا، قبلاً صورت گرفته بود. چرچیل درباره‌ی گفتگوی اکتبر ۱۹۴۴ خود با استالین می گوید:

"... من گفتم، اجازه دهید راجع به اموردن کشورهای بالکان صحبت کنیم. ارتشهای شاد رومانی و بلغارستان هستند. ما در آنجا دارای منافع، افراد و ما موریتها می هستیم... تا آنجا که به بریتانیا و شوروی مربوط میشود، برای شما چطور است که ۹۰ درصد کنترل بر رومانی در دست شما باشد و ما در یونان ۹۰ درصد از حق را دارا باشیم و یوگسلاوی هم پنجاه - پنجاه؟ در حالیکه این ((برای استالین)) ترجمه میشد، روی کاغذ نوشتیم:

رومانی	روسیه	۹۰ درصد
	دیگران	۱۰
یونان	بریتانیای کبیر	۹۰
	روسیه	۱۰
یوگسلاوی		۵۰-۵۰
مجارستان		۵۰-۵۰
بلغارستان		
	روسیه	۷۵ درصد
	دیگران	۲۵

... سکوت کونا هی برقرار شد. بعد او مداد آبی خود را برداشت و علامت مثبت بزرگی روی کاغذ زد و بجا داد... (چرچیل، تاریخ جنگ جهانی دوم جلد ۴)

ولی بعد از زکشت چرچیل و روزولت، معلوم شد که استالین قصد اجرای قرار مذکور را ندارد و اصرار دارد که بحث درباره دولت لهستان را به "اشخاصی که نظر دوستانه شان نسبت به اتحاد شوروی رادر عمل نشان داده اند و ما یلند ما دقانه و صمیمانه، با اتحاد شوروی همکاری کنند" محدود کند (مکاتبات استالین با چرچیل، جلد ۱). این موجب اعتراض چرچیل و روزولت شد، ولی استالین حاضر به عقب نشینی نبود و در پیامی بتاريخ ۲۴ آوریل خطاب به چرچیل و ترومن (که بعد از مرگ روزولت جانشین وی شده بود) متذکر شد:

"اوضاع دیگری که باید مد نظر قرار گیرد، اینست که لهستان دارای مرز مشترک با شوروی است، که در مورد بریتانیا و آمریکا چنین نمیتوان گفت... مشهود است که شما موافق نیستید که اتحاد شوروی درخواست خود مبنی بر وجود یک دولت دوست در لهستان، محقق است، که اتحاد شوروی نمیتواند با وجود یک دولت متخاصم در لهستان موافقت کند... من نمیدانم که آیا در یونان یک دولت واقعاً نماینده‌ی مردم مستقر شده است یا خیر، و این که دولت بلژیک واقعاً دمکراتیک است یا خیر. اتحاد شوروی به هنگام تشکیل این دولتها مورد مشورت واقع نشد. اتحاد شوروی نیز مدعی حق مداخله در این مسائل نشد، زیرا از میزان اهمیت بلژیک و یونان برای امنیت بریتانیا و کسب مطلع است. نمی‌فهمم چرا در بحث درباره‌ی لهستان هیچ کوششی برای در نظر گرفتن منافع اتحاد شوروی نیز از نقطه نظر امنیتی انجام نمیشود." (مکاتبات استالین با چرچیل جلد ۲) - تا کیداز ما است.

با این ترتیب قابل توجه است که استالین چگونه به گذشت خود در مورد یونان و بلژیک (که در هر دوی آنها نیروهای مقاومت شدیداً سرکوب شدند فقط در یونان نیروهای انگلیسی بسیار کشتار بیش از ۱۳ هزار کمونیست قیام آنها را سرکوب کردند) اشاره میکند تا در لهستان امتیاز لازم را بگیرد. در ضمن این کشمکشهای دیپلماتیک برای کسب آزادی عمل که چرچیل در مورد یونان بدست آورده بود، به ارتش شوروی و نیروهای انتظامی دستور داده شد که نابودی فعالیت کلیدی بخشهای مقاومت ضد نازی را، که غیر کمونیست بودند، در دستور کار خود قرار دهند. برای این امر روشهای مختلف بکار گرفته شد. از جمله این روشها این بود که رهبران اصلی سیاسی و نظامی مقاومت توسط مقامات نظامی شوروی به گفتگوهای دوسانه دعوت شدند و حتی سلامت و امنیت آنها تضمین شد. وقتی آنها به محل ملاقات رسیدند همگی دستگیر و به زندانهای مسکو منتقل شدند. چند ماه بعد دادگاه نظامی شوروی آنها را به جرم ایباری علیه ارتش شوروی به ۱۰ سال زندان محکوم کرد. رهبران محلی مقاومت نیز دستگیر

و بدون محاکمه اعدام شدند. به ترتیب با عدم وجود یک حزب منسجم طبقه‌ی کارگر (همانطور که قبلاً ذکر شد حزب کمونیست لهستان در تصفیه‌های استالینی شدیداً لطمه دید. به هنگام انحلال آن در سال ۱۹۳۸، تمام کمونیستهای لهستانی مقیم شوروی دستگیر و تیرباران شدند. اولین قربانی این جنایت آدلف وارسکی، پیش‌گوت ۷۱ ساله‌ی جنبش کارگری، دوست‌لنین و روزا لوکزامبورگ بود که چند سال بود فعالیت سیاسی را بکنار گذاشته بود). در لهستان، در مقایسه با احزابی مثل احزاب کمونیست یوگسلاوی و مجارستان و رومانی که مجموعاً بیش از ۷ میلیون عضو داشتند و قدرت سیاسی به سهولت بیشتری در دسترسان قرار داشت، عملاً طبقه‌ی کارگر لهستان در تسخیر قدرت سیاسی شرکت نداشت. حتی متعذرین کنونی رژیمهای اروپای شرقی، مثل فداثیان خلق (اکثریت) بناچار بطور گذرا از کنار این مسأله عبور میکنند و مثلاً کار اکثریت شماره‌ی ۸۷ در حالی که در طول مقاله فقط اشاره به "رها پی لهستان از بوغ فاشیسم" توسط "نیروهای ارتش خلقی لهستان" و ارتش سرخ" کرده است، ناگهان مینویسد: "بعد از انقلاب (۱۹۴۵) لهستان... حال این انقلاب (که طبعاً می‌باید سوسیالیستی بوده باشد) چگونه صورت گرفته است، طبقه‌ی کارگر توسط کدام تشکلهای سازمانهای خود در تسخیر قدرت شرکت کرده است مسایلی هستند که هیچ کجا پاسخ داده نشده اند. تمام واقعیتهای در فوق یاد شده حاکی از این هستند که آنچه را در لهستان اتفاق افتاد بهیچوجه حتی آغاز یک انقلاب سوسیالیستی (که بناچار می‌باید توسط پرولتاریای آگاه به منافع تاریخی خویش انجام پذیرد) نمیتوان نامید، مگر اینکه اینکار توسط ارتش کشورهای دیگر قابل انجام باشد! که گویی در منطق گرایشاتی که شوروی و اروپای شرقی را بنوعی سوسیالیستی (و یا در حالت دیگر این تعریف، دولت کارگری!) میدانند و یا آنها را در زمان استالین سوسیالیستی میدانستند، چنین امری (یعنی برقراری دولت سوسیالیستی بدون شرکت پرولتاریا) امکان پذیر است.

بهررو "انقلاب" در لهستان بدینگونه انجام گرفت. لیکن، گرچه بقدرت رسیدن با مصلح حزب کمونیست و یا آنچه که بعدها "حزب متحد کارگران لهستان" نام گرفت، فقط توسط ارتش شوروی ممکن گردید، ولی این بخودی خود توضیحی کافی برای در قدرت ماندن رژیم با مصلح سوسیالیستی در لهستان نیست. زیرا مسلماً بدون پشتیبانی بخش قابل توجهی از مردم این رژیم نمیتوانست قدرت را تحکیم و تداوم بخشد.

وضعیت اقتصادی

بعد از کسب قدرت، رژیم جدید دست به اقدامات مختلف اجتماعی زد که در بهبود اوضاع زندگی مردم موثر بود. باید در نظر داشت که در آن دوران لهستان کشور بود عقب مانده با

بیکاری در شهرها و جمعیت فراوان در روستاها، رژیم جدید برای بقدرت رسیدن اقداماتی از قبیل اصلاحات ارضی و ملی کردن صنایع را در دستور کار خود قرار داد و باین ترتیب موفق به جلب حمایت توده‌ی قابل توجهی از مردم شد.

اقدام به صنعتی کردن وسیعتر کشور، راه برای ایجاد اشتغال، رشد اقتصادی و بالا رفتن سطح زندگی کشور. باین ترتیب طی سالهای ۱۹۴۵ تا اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ لهستان سیر گذار از یک کشور بالنسبه عقب مانده به یک کشور صنعتی را می پیمود. این روند باعث بهبود واقعی در اوضاع مادی، اجتماعی و فرهنگی توده‌ی مردم در شهر و روستا شد. بدین ترتیب بسیاری از مشکلات گذشته مثل بیکاری، پر جمعیت بودن روستاها و غیره بر طرف شد و لهستان رشد سریع اقتصادی را در پیش گرفت. ولی سیستم تولیدی - اجتماعی (که تحلیل دربارهی آنرا همچنانکه قبلا نیز اشاره شده است، به بحثی دقیق و همه جانبه تر موقوف کرده ایم) دیگر رسالتی بیش از این، یعنی صنعتی کردن کشور (و بالتبع پیشرفتهای ناشی از آن) نداشت. روندی که در دهه‌ی ۱۹۶۰ بتدریج آغاز شد، آن روندیست که اوضاع کنونی لهستان در آن ریشه دارد.

بحران ۱۹۷۰

سیاست برنامه ریزی از بالا (بدون هرگونه شرکت طبقه‌ی کارگر چه در برنامه ریزی تولید و چه توزیع) در دهه‌ی ۱۹۶۰ ادامه یافت و تا ۱۹۷۰ کار بجایی رسیده بود که اقتصاد لهستان در آستانه‌ی ورشکستگی بود. انبوهی از کالاهای مختلف بی مصرف و غیر قابل فروش از کارخانه‌ها به انبارها منتقل میشدند. در نیمه‌ی دوم سال ۱۹۷۰ ارزش کل موجودی اینگونه کالاها به رقم عظیم ۵۰۰ میلیارد زلوتی (هر ۱ دلار معادل بیش از ۳۰ زلوتی است) یعنی برابر نیمی از درآمد ناخالص ملی آن سال رسیده بود. از طرف دیگر این برنامه ریزی دارای ایرادات دیگری نیز بود. کورون و مازولوسکی، دو سوسیالیست لهستانی که اکنون در رهبری جنبش کارگری - روشنفکری قرار دارند در "نامه‌ی سرکشاده به حزب" خود در سال ۱۹۶۵ مینویسد:

"برنامه‌ی سرمایه‌گذاری (ارائه شده از جانب دولت) بمعنای افزایش میزان سرمایه‌گذاری به معادل ۲۰ درصد از ((کل)) درآمد ملی است... ما به تجربه میدانیم که تحقق این برنامه‌ی سرمایه‌گذاری، سرمایه‌گذاریهایی به مراتب بیش از میزان پیش‌بینی شده را ایجاب خواهد کرد. این بدین معناست که باید دستمزدها حداقل لازم اجتماعی پائین تر برده شود تا "مانع تورم" پشت سر گذاشته شود."

مسئله این بیان از نظر بسیاری از افراطی‌ها و خصمانه تلقی میشود. ولی قابل توجه است که در فوریه‌ی ۱۹۷۱ دفتر سیاسی حزب اذعان

کرد که:

"باید کاملاً بوضوح بیان شود که طی سالهای ۷۰-۱۹۶۶ لهستان دارای پائین ترین آهنگ افزایش حقوق واقعی در میان تمام کشورهای کومکون بود... حقوق واقعی گروههایی از کارگران حتی نزول کرد."

(روزنامه‌ی تریبونا لودو، ۱۵ فوریه ۱۹۷۱)

با این ترتیب بود که در حقیقت لهستان وارد اولین بحران جدی خود شد. البته در سال ۱۹۵۶ نیز شورشی توده‌ای علیه حکومت رخ داده بود که منجر به زوی کار آمدن گومولکا (شما بنده‌ی لهستان در کنفرانس موسس کمینفرم در سال ۱۹۴۷ که در سال ۱۹۴۸ مغضوب واقع شد و از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۶ را در زندان بسر برد) شد. رژیم حاکم در سال ۱۹۵۶ از نظر اجتماعی و اقتصادی توان آنرا داشت که بسادگی ناراضی‌ها را ریشه کن سازد و چنین کرد. ولی مساله در آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰ بسیار جدیتر از این بود. جنبش توده‌ای سال ۱۹۷۰ بدنبال افزایش قیمت مایحتاج غذایی آغاز شد و در ادامه‌ی خود دارای خواسته‌های مختلف سیاسی شد (وقایع ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶ را بعداً بررسی خواهیم کرد) و چنان وسعتی یافت که کمیته‌ی مرکزی حزب در دسامبر ۱۹۷۰ گومولکا را از کار برکنار کرد و ادوارد گیرک را بجای وی منصوب نمود. مساله‌ی مهم و بسیار قابل توجه در اینجا اینست که گومولکا در حقیقت بخاطر اقدام به اجرای یک رشته اصلاحات اقتصادی (که برنامه‌ی اقتصادی جناح گیرک بود) جنبش را دامن زده بود و گیرک در حقیقت در حالتی بقدرت رسیده بود که می‌باید مخالف برنامه‌ی جناح خود عمل میکرد.

در این شرایط، همچنانکه گفته شد از طرفی ترتیبات بنیادی نظام صنعتی مولد هرج و مرج اقتصادی بود. از طرف دیگر کشاورزی با مشکلات مختلف روبرو بود. اولاً بخش خصوصی در کشاورزی غالب بود (با مالکیت حدود ۸۰ درصد از زمین‌ها)، ثانیاً تقسیمات کوچک زمین (در سال ۱۹۷۰، ۳۰ درصد زمینهای کشاورزی کمتر از ۳ هکتار را تشکیل میدادند) باعث اتلاف منابع کشاورزی میشد زیرا روشهای پیشرفته و مکانیزه کشاورزی قابل اجرا بر روی چنین تقسیمات کوچکی نبودند.

به این ترتیب اولاً در زمینه‌ی صنعت، حزب به رهبری گیرک قادر به اجرای برنامه‌ی خود نبود و ثانیاً در زمینه‌ی کشاورزی نیز هرگونه تلاش برای اشتراکی کردن زمینها میتواند منجر به شورشی دهقانی و بحران غذایی در شهرها شود بدون اینکه تولید کشاورزی در کوتاه مدت بالا برود.

بنابراین هیات حاکمه‌ی لهستان به تقلید از سیاست جدید شوروی در آن سالها که شروع به دریافت اعتبار از غرب و گسترش روابط تجاری غرب و شرق کرده بود، بغرب روی آورد. در این دوران، سرمایه‌گذاری با استفاده از اعتبار خارجی در لهستان شروع شد. بطور خلاصه

روند برنامه ریزی شده عبارت بود از: واردات وسایل تولید مدرن برای بخشهای بزرگسای از اقتصاد، تولید زیاد، صادرات مغرب و بیابان پرداخت وام، دریافت وام جدید، رشد اقتصادی. ضمن اینکه، تدریجاً اصلاحاتی در موسسات مختلف، بخصوص بخشهای صادراتی انجام میشود، و از افزایش حقوق واقعی کارگران برای بالا بردن بارآوری کار و اجرای روشهایی از قبیل قطعه کاری (*). روزگاری و پادشاهی مختلف استفاده میکردید. این سیاستی بود که در صنعت در پیش گرفته شد. در کشاورزی نیز در مارس ۱۹۷۱ عرضه علوفه به کشاورزان افزایش یافت و دولت برای خرید گوشت، روغن حیوانی و شیر قیمت بیشتری پرداخت. در ضمن در آوریل همان سال فروش اجباری کالا به دولت لغو گردید، مالکیت کامل بیش از یک میلیون دهقان بر زمینها تثبیت شد، خدمات کامل بهداشتی برای خانواده های دهقانان بطور خصوصی فراهم شد و تغییرات اساسی در مالیات زمین قبول داده شد. همچنین مقرر شد که دهقانان بپیر در مقابل دریافت حقوق بازنشستگی، زمینهایشان را به صندوق دولتی انتقال دهند که این صندوق حق داشت آنها را علاوه بر مزارع اشتراکی در اختیار بارآورترین کشاورزان خصوصی نیز قرار دهد.

به این ترتیب با اجرای این برنامه ها، اقتصاد لهستان دارای جهت گیری کاملاً نوین شد. نگاهی به آمار دولتی در مورد میانگین رشد تولید کالاهای مصرفی نسبت به کالاهای تولیدی بخوبی این امر را نشان میدهد: این رقم برای سالهای ۴۵-۱۹۶۱، ۶۷/۳ درصد؛ برای ۷۰-۱۹۶۶، ۷۰/۲ درصد؛ و برای ۴-۱۹۷۱، ۹۵/۳ درصد است. از طرف دیگر آمار دولتی مربوط به افزایش درآمد واقعی حاکی از این امر هستند که سر تا سر دهی ۱۹۶۰، حقوق واقعی ۲۰ درصد افزایش یافت، در حالیکه همین رقم فقط در سال اول دهه ۱۹۷۰، ۴۰ درصد بود. بنابراین طی ۵ سال اول دهه ۱۹۷۰ هم اقتصاد لهستان و هم سطح زندگی کارگران بسیار بالا رفت. این پیشرفتهای اقتصادی چگونه حاصل شد؟

در اجرای برنامه های که بطور خلاصه در فوق یاد شد، لهستان با وامهای کم بهره شروع به واردات صنایع از غرب کرد. و البته واردات صنایع بسیار مقرون بصرفه بود زیرا ایجاد کارخانه های مشابه در خود لهستان چهارنظر مدت زمان و چه مخارج قابل مقایسه با کارخانه های وارداتی نبودند. بعنوان مثال ایجاد دو سردخانه ای ساخت آمریکا، یکسال بطول انجامید، حال آنکه پروژه های مشابه لهستانی بین ۲ سال الی ۳۲ ماه بطول می انجامیدند.

در سال ۱۹۷۶، ۴۳ درصد از وسایل تولیدی صنعتی را وسایلی تشکیل میدادند که در ظرف ۵ سال قبل از آن وارد شده بود. باین ترتیب تکنولوژی پیشرفته امکان افزایش صادرات را بالا میبرد و از طرف دیگر دوره های سرمایه گذاری را کوتاه تر میکرد. اقتصاد لهستان بدین منوال در اوایل

دهه ۷۰ وارد یک دوران شکوفایی کاملاً غیرمنتظره شد و در سالهای ۱۹۷۳-۱۹۷۱ که شکوفاترین دوران اقتصادی در غرب (در ۲۰ سال قبل از آن بود، به اوج آن رسید. در این سالها مطابق معمول آنچه انجام نمیشد برنامه های ۵ ساله بود. میزان سرمایه گذاری بین ۱۹۷۱-۱۹۷۵ تقریباً دو برابر هدف برنامه بود. در حالیکه هدف برنامه برای افزایش تجارت خارجی ۵۵ درصد قرار داده شده بود، این مقدار در مجموع ۵۰۰ سال بیش از ۲۵۰ درصد افزایش یافت. واردات از غرب در سال ۱۹۷۱ بمیزان ۵۰ درصد و در سال ۱۹۷۲ ۸۰ درصد افزایش یافت.

ولی خرید سریع مواد اولیه، استفاده از کلیه کارگران ماهر، قروض سنگین از بانکها در سطح جهانی باعث بالا رفتن قیمت کالاهای و نرخ بهره در سال ۱۹۷۳ شد و با سه برابر شدن قیمت نفت اوپک، شکوفایی جای خود را به بزرگترین رکود طی ۳۵ سال داد. در نتیجه سرمایه گذاریها و درصد اشتغال نزول کرد، بازار محدود شد و تورم در سطح بالایی باقی ماند.

برای لهستان این بمعنای بالا رفتن قیمت مواد اولیه و قطعات پیش ساخته صنعتی بود. فشار افزایش قیمت وقتی بیشتر شد که شوری نیز قیمت نفت خود را تدریجاً بالا برد. بحدی که تا ۱۹۷۵ قیمت آن ۱۳۰ درصد افزایش یافت. این عوامل باعث کسری موازنه های پرداختها بمبلغ ۷،۱۹۸ میلیون زلوتی در سال ۱۹۷۴ گردید.

علاوه بر این مقدار کسری موازنه های پرداختها، موعد پرداخت بسیاری از وامهای لهستان به غرب در حال فرا رسیدن بود. در حقیقت یک علت مهم برای کسری موازنه های پرداختها این بود که در سال ۱۹۷۴، ۱۲ درصد از صادرات لهستان بجای ایجاد موازنه با واردات صرف پرداخت وامها میشود. این رقم در سال ۱۹۷۵ به ۲۵ درصد رسیده بود. علاوه بر این تورم در غرب باعث افزایش قیمت واردات نیز بود که این خود بر میزان پرداختهای لهستان میافزود. در مقابل این انتظار که افزایش تورم در غرب موجب رقابت انگیزتر شدن کالاهای لهستانی بشود، و از این طریق تغییر قابل توجهی در صادرات بدهد، برآورده نشد.

علت این امر یکی از ایرادات اساسی اقتصاد لهستان (و در حقیقت سایر رژیمهای اروپای شرقی) و یکی از وجوه مشخصه آنست و در هر تحلیل اساسی از نظام تولیدی میبایست در نظر گرفته شود. این وجه مشخصه، تولید بی مصرف است که در بالا بیان اشاره شد. در واقع هم مواد خام و هم ظرفیت صنعتی در این مورد بهدر میروند. بعنوان مثال مطابق آمار دهه ۶۰ در صنعت الکترومکانیک ۵۸ درصد ظرفیت آن بکار گرفته میشود، در حالیکه استفاد از ظرفیت کامل فقط در این صنعت میتوانست درآمد ملی را بمیزان قابل توجهی بالا ببرد. جنبه دوم این موضوع مسأله تولید کالاهای بی مصرف است که بسیار گسترده است. مثلاً ارزش کالاهای تولید شده بی مصرف صنعتی فقط در سال

۱۹۷۴ بر ۱۱/۲۲۱ میلیون زلوتی بالغ میشد. بر این مبنی اقتصاد لهستان یکبار دیگر در سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ وارد بحران شد و یکبار دیگر افزایش قیمت ما یحتاج غذایی توسط دولت باعث اعتصابات وسیع کارگری برای خواستههای اقتصادی و سیاسی گردید.

براین اساس، کسری موازنه‌ی پرداختها در برنامه‌ی ۵ ساله‌ی ۱۹۸۰-۱۹۷۶ قابل اغماض نبود و به این خاطر برنامه‌ریزان رژیم بر کاهش واردات بمیزان کمتر از صادرات تاکید کردند. ولی جهت‌گیری اقتصاد لهستان در رابطه با صادرات به بازارهای غرب عملاً امکان‌ناپذیر برای چنین تصمیمی را از این برنامه‌ریزان سلب میکرد، زیرا افزایش صادرات (که در برنامه ۱۵/۵ درصد پیش‌بینی شده بود و واردات ۹/۴ درصد) نه در کنترل ایشان بلکه منوط به قانون عرضه و تقاضا در بازارهای غرب میشد. لازمی تکمیل پروژه‌های ناتمام باقیمانده از برنامه‌ی قبل خرید مواد و قطعات از خارج بود. و به این ترتیب بود که واردات در ۳ ماه اول ۱۹۷۶ ۱۹ درصد افزایش یافت. از طرف دیگر روشن است که تکیه به صادرات برای بازپرداخت وامها و تامین واردات، عملکرد اقتصاد لهستان را بیش از پیش وابسته به نوسانات اقتصادی غرب میکرد.

زمینه‌های اقتصادی بحران کنونی

مجموعه‌ی عواملی از قبیل قرار داد با آمریکا در سال ۱۹۷۵ برای خرید غلات بمدت ۵ سال با پرداخت به ارز (این قرارداد اجباری ناشی از عدم توانایی شوروی در تحویل غلات به لهستان بود که منجر به تحریم دوماه‌ه‌ی لهستان از جانب آمریکا شد). تکمیل پروژه‌های ناتمام و پروژه‌های جدید و مرتبط ساختن صادرات با بازپرداخت وامها و غیره، همراه با رکود مجدد اقتصادی در غرب، سبب شد که لهستان کمابیش همان سیر اقتصادی را ادامه دهد. بنابراین یکبار دیگر با نزدیک شدن موعد بازپرداخت وامها و رکود اقتصادی در غرب در سال ۱۹۸۰ لهستان با بحران اقتصادی دیگری مواجه شد. البته در تشدید این بحران جدید عواملی فرعی نیز نقش داشته‌اند. اولاً زهنگام اوچگیری بحران اخیر (آخر بهار ۱۳۵۹) و کوشش دولت برای افزایش رسمی قیمت مواد غذایی (برای سومین بار در دهه‌ی اخیر) که منجر به موج اعتصابات و مبارزات کارگری شد، و ام لهستان به کشورهای خارجی به میزان ۲۴ میلیارد دلار افزایش یافته است (البته برخی منابع آنرا ۲۸ میلیارد دلار ذکر کرده‌اند) ولی رقم ۲۴ میلیارد با توجه به محاسبات مختلف صحیح تر بنظر میرسد) که همین رقم بعنوان مثال در اوت ۱۹۸۰ - مرداد گذشته - ۱۹ میلیارد دلار بود (رجوع کنید به رهائی شماره‌ی ۲۵). ثانیاً در اثر سیل، کشاورزی غلات و سیب‌زمینی با ضرر زیادی مواجه شده است. ثالثاً بالا رفتن نرخ بهره در غرب دهها میلیون دلار به وامها

بهررو آنچه مسلم است اینست که این بحران فعلاً در جهت برطرف شدن قرار ندارد. از ۲۴ میلیارد دلار وام لهستان به کشورهای خارجی، در حدود ۱۲ میلیارد دلار آن در سال ۱۹۸۱ (سال جاری مسیحی) و ۱۹۸۲ لازم البرداخت است. علاوه بر این در حال حاضر بیش از ۸۰ درصد (و مطابق برخی آمار ۹۰ درصد) از درآمد سالانه‌ی حاصل از صادرات لهستان صرف بازپرداخت اصل و فرع این وامها میشود. مطابق جدیدترین اخبار، تلاشهای دولت برای کاهش مخارج دولت منجر به معوق ساختن بیش از ۲/۵ میلیارد دلار از سرمایه‌گذارهایی که از آنها انتظار نتیجه سریع شصیرفت، شد و این مساله موجب خطر پیدایش بیکاری شده است. قبل از این نیز صنایع اتومبیل سازی ورشو ۱۰۰۰۰ نفر را به علت کمبود قطعات یدکی از کاربرکنار کرده بود. این در حالی است که اشتغال بیکار در اقتصاد لهستان امری تضمین شده است. باین مشکلات اگر تورم ۱۵ درصد (مطابق آمار غربی) و کاهش ۲ درصد در تولید ناخالص ملی (در این مدت که از بحران اخیر میکدرد)، مشکل شدن اخذ وام از بانکها و دول غربی بعلت خطر عدم بازپرداخت، موقع (قابل توجه است که بخش اعظم وامها به بانکها و دولتهای غربی است. شوروی اخیراً یک وام معادل ۱/۱ میلیارد دلار به لهستان داد) و مشکلات متعدد سیاسی نیز افزوده شود، عمق بحران قابل درک خواهد بود.

ادامه دارد

(*) برای توضیح در این مورد به یاورقی مقاله‌ی لهی "موج اعتصابات کارگری در لهستان" در رهائی شماره‌ی ۲۵ رجوع شود. ضمن اینکه از این فرصت برای تمحیح اشتباهی در آن یاورقی استفاده میکنیم و آن اینکه کتاب ذکر شده نوشته‌ی یک کمونیست محارستانی است و نه لهستانی.

مبارزه بخاطر...

الیم "تقلیل میابد: نوعی دیگر از دیکتاتور، از وابستگی، و از سلطه امپریالیسم و بالاخره کلام آخر آنکه مبارزه دموی-کراتیک با جهت‌گیری سوسیالیستی، درعمل یعنی جلوگیری از تشبیت هر یک از جناحهای قدرت، یعنی دامن زدن به انواع و اقسام مبارزات دموکراتیک و طبقاتی، یعنی کمک به تشدید تضادهای موجود، یعنی افتاء ماهیت و جنایات همه دست‌اندرکاران قدرت...

و اگر با چنین دیدی به مبارزه دموکرا-تیک نگاه کنیم خواهیم دید که چشم انداز انقلاب سوسیالیستی - با آنکه ادعان داریم که در دوقدمی ما نیست - انقدرها هم که از پیام نوشته فوق برمیاید در افق‌های غیرقابل دسترسی قرار ندارد. حرکات اجتماعی شدید، قیام‌ها و انقلابهای سیاسی در مدت زمانی بسیار کوتاه تر از آنچه تصور میروود، جامعه را بسوی تعیین تکلیف نهائی سوق خواهد داد.



اعتصابات کارگری در لهستان ۲

”بورکراسی و دمکراسی سوسیالیستی“

الف - شعبان و س - حسامی

بهررو، انتشار این سند، علاوه بر موارد فوق الذکر، برای آشنایی جنبش چپ ایران با نمونه‌های از نظریات جریان‌های چپ و کمونیست در بلوک ”سوسیالیستی“، که در نشریات و منابع سرمایه‌داری کوچکترین اشاره‌ای به آنها نمی‌رود (دقیقاً بخاطر چپ‌بودن این جریان‌ها)، مفید و مثبت خواهد بود. این سند با عنوان ”پیش‌سوی دموکراسی سوسیالیستی“ از نشریه‌ی متا (META) تابستان ۱۹۷۸، ترجمه شده است.



انقلاب سوسیالیستی - غالباً ما می‌گویند - انجام شده است. تضادهای طبقاتی از میان رفته‌اند، جای مبارزه طبقاتی را گوش‌جمعی تمام ملت گرفته است، و برای نخستین بار در تاریخ روابط اجتماعی حاکم انگشتر آزادانه‌ی نیروهای مولد را ممکن می‌سازند. اما از این دیدگاه شورش‌های کارگری توده‌ای که چندین بار ظرف چند سال اخیر در کشور ما رخ داده‌اند کاملاً غیر قابل درک - اند. اگر حزب متحد کارگران لهستان ((حزب کمونیست لهستان)) و دولت خلقی نماینده‌ی منافع توده‌های زحمتکش‌اند، پس این توده‌ها علیه چه کسی می‌شورند؟ تا آنجا که به دولت مربوط می‌شود، روشن است که تظاهرات کارگری بر حسب تعریف و فقط می‌تواند ضد سوسیالیستی باشد و کسانی که در این تظاهرات شرکت می‌کنند فقط می‌توانند ما چرا - جویانی باشند که باید شدت مجازات شوند. ((اما)) در حقیقت امر، این تظاهرات نشان داده‌اند که اگر کارگران بخواهند شرایط زندگی‌شان را بهتر کنند، یا حتی از بدتر شدن شرایط زندگی‌شان جلوگیری کنند، مجبور می‌شوند با دولت مقابله کنند. بعلاوه، این تظاهرات - همان‌طور که در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ نشان داده شد - دقیقاً همان عاملی هستند که

در قسمت اول مقاله، اوضاع اقتصادی و سیاست‌هایی را که طی دهه‌ی اخیر منجر به بحران کنونی در نظام اقتصادی - اجتماعی این کشور شده‌اند، با استفاده از آمار و ارقام بررسی کردیم. در ادامه و قبلاً از اینکه به مبارزات کارگری در لهستان و چشم‌انداز این مبارزات بپردازیم، لازم دیدیم سند زیر را که تحلیلی سیاسی - اجتماعی از اوضاع لهستان است ارائه دهیم. این سند بیانیه‌ای است که در سال ۱۹۷۸، توسط یک گروه اپوزیسیون کمونیست (بسیار اظهار خود گروه) نوشته شده است. این سند پس از رد سوسیالیستی بودن نظام موجود در لهستان، به بررسی و تحلیل انتقادی مبارزات کارگران و روشنفکران برداخته و نه تنها اصولی را که ”از خلال مبارزه برآنها، یک جنبش کارگری واقعی“ بوجود خواهد آمد، مطرح می‌کند. اصولی که ”جنبش انقلابی کارگری همیشه برآنها بنا شده است“ و، ”در کمون پاریس در ۱۸۷۱ مطرح شدند“ و ”پایه‌ی فعالیت شورا‌های کارگری در روسیه ۱۹۱۷ را تشکیل می‌دادند.“

لازم به تذکر است که ارائه‌ی این سند از جانب ما، لزوماً بمعنای پذیرش تمامی مواضع آن نیست. بعنوان مثال ”سرمایه‌داری دولتی“ بودن لهستان و جوامعی نظیر آن (که البته در خود متن نیز در کیومه آورده شده است)، موضع رسمی سازمان ما نیست. از طرف دیگر در خود سند تناقضاتی نیز چشم می‌خورد. از جمله اینکه در ابتدای آن بیان می‌شود که ”روابط اجتماعی موجود باید بطور بنیادی دگرگون شوند“، ولی در پایان اظهار می‌شود ”انجام یک انقلاب سیاسی...“ واضحست که انقلاب سیاسی بمعنای دگرگونی روبنایی است، حال آنکه دگرگونی بنیادی، استثمار، تضاد طبقاتی، طبقه‌های کم و سایر مسائل که در سراسر این سند به آنها اشاره می‌رود، تماماً یک انقلاب اجتماعی را الزام آور می‌سازند.

انکشاف سریعتر نیروهای مولده و صنعتی شدن سریعتر را ممکن ساخته‌اند، حتی اگر کارگران علنا چنین چیزی را طلب نکرده باشند. کارگران از طریق مبارزه‌شان ثابت کرده‌اند که دستگاه بوروکراتیک حزب و دولت مانع بی اساسی در راه پیشرفت اجتماعی بیشتر است، و ((ثابت کرده‌اند)) که روابط اجتماعی موجود باید بطور بنیادی دگرگون شوند.

تاکنون بوروکراسی توانسته است کارگران را قانع کند که توسعه اقتصادی مستلزم انضباط و تبعیت کامل از یک رهبری "حرفه‌ای" است. شعار "لهستان دیگری بسازید" که پس از دسامبر ۱۹۲۰ مطرح شد، به بوروکراسی توان آنرا داد که کارگران را خلع سلاح کند. هرگونه امکان تبدیل کمیته‌های اعتصاب به کمیسیون‌های کارگری که مسئول نظارت بر اجرای وعده‌های بوروکراسی باشند و بتوانند خود به انجام آنها کمک کنند پیشاپیش رد شد.

معلوم شد که شعار "لهستان دیگری بسازید" دقیقاً برای جلوگیری از ساختن بستک لهستان دیگر مطرح شده بود، ((لهستان دیگری)) که در آن کارگران بتوانند تولید را اداره کنند و تمام تصمیمات مربوط به اقتصاد را بگیرند. پس از دسامبر ۱۹۲۰ نسبت به اینکمیته تناقضات اجتماعی - که اعتصاب انعکاس آشکار از آنهاست - برخوردی اتفاقی، یا "شکافی" موقتی میان حزب و توده‌ها، نیستند، بلکه جوهر نظام تولیدی لهستان و دیگر کشورهای هستند که "سوسیالیست" خوانده میشوند، آگاهی بیشتری حاصل شد.



قرار بر این است که هدف تولید در کشور ما عبارت باشد از "ارتقاء منظم شرایط زندگی کارگران، ایجاد شرایط مناسب برای پروراندن توان بشری هر فرد، و تقویت روابط اجتماعی از نوع سوسیالیستی" (ادوارد گیرک کنکره‌ی ششم حزب کمونیست لهستان، ۱۹۲۱). اما به آسانی میتوان نشان داد، همانطور که گیرک خودش نیز توضیح میدهد، که تعریفی وی بهیچوجه حاصل تحلیل از نظام تولیدی ما نیست، بلکه وسیله‌ای است برای لاپوشانی ایدئولوژیک و کنترل سیستم. گیرک ادامه میدهد:

"حزب ما دلیل اساسی تقویت روابطش با اجتماع را در چنین تعریفی از اهداف و نیروهای محرکه‌ی انکشاف آتی سوسیالیسم می بیند."

ماهیت یک نظام تولیدی را نه امیال رهبران آن، بلکه شیوه‌ی واقعی کنترل تولید توسط دستگاه حزبی و دولتی معین میکنند، ((دستگاهی)) که بسیار متمرکز و از بقیه‌ی

اجتماع جدا است. این دستگاه خارج از تولید است و بالای سر جامعه قرار دارد، به این معنی که تمامی قدرت اداری در دست کاستی از مدیران "حرفه‌ای" کل جامعه متمرکز شده است. خود بوروکراسی و اشعبت‌ملک چنین قدرتی را بایه‌ای برای یک موقعیت اجتماعی ویژه میبندد (مثلاً بحکم مسووخ دسامبر ۱۹۲۲ نگاه کنید که نظام حقوق بازنشستگی ویژه‌ای را برای افرادی که در مواضع رهبری دستگاه حزبی و دولتی قرار دارند، و برای اعضای خانواده‌ی ایشان برقرار میکند).

برای این قشر حاکم، بوروکراسی نه فقط یک ابزار قدرت، نه فقط یک وسیله، بلکه منشأ انسجام درونی آن، جسم و روح آن است. باین دلیل است که فقط آن اهدافی را میتواند برای تولید بپذیرد که با جدایی دستگاه دولتی از جامعه مغایر نباشند بلکه آنرا حفظ کنند.

باین ترتیب نظام فعلی از اجتماعی شدن واقعی قدرت، یعنی از الغاء دستگاه دولتی منفصل از جامعه، جلوگیری میکند. اینرا میتوان یکی از ارکان رژیم بحساب آورد. بنا براین نظام فعلی از ((بروز)) آنچه که جوهر سوسیالیسم است جلوگیری میکند.

وجود یک دستگاه دولتی منفصل ((از جامعه)) همیشه نشانه‌ی واضح مبارزه طبقاتی در جامعه بوده است. تضاد میان هیات حاکمه‌ی بوروکراتیک و طبقه‌ی کارگر نازده‌ترین انعکاس تاریخی مبارزه‌ی طبقاتی است.

ریشه‌ی این تضاد در نوع دولتی (state) است که پس از انقلاب اکتبر بوجود آمد. لنین در همان اوایل خطر انحطاط نهادده‌های شوروی (soviet) را حس کرد و اظهارداشت که "روشهای بوروکراتیکی که بساز در نهادهای شوروی بیداد آمده‌اند، قطعاً حتی بر سازمانهای حزبی اثری مهلک خواهند گذاشت، زیرا رده‌های بالای حزب در عین حال رده‌های بالای دستگاه دولتی نیز هستند." (*)

در حالیکه در آغاز این انحطاط فقط بمثالی یک کرایش در میان کرایشهای دیگر ظاهر شد (لنین گفت "این یک دولت کارگری است") انحرافات بوروکراتیک است (***)، این کرایش بزودی بقیه را تحت الشعاع قرار داد، و تاریخ آنچه که "نظام سوسیالیستی جهانی" خوانده میشود در واقع تاریخ تبدیل بوروکراسی به یک طبقه‌ی حاکم است.

این اولین طبقه‌ی حاکمی است که از یک ساختار ((سازمان یافته))ی درونی برخوردار است. آن عنصری که به ((این طبقه)) انسجام میبخشد و به آن اتحاد سیاسی و اخلاقی میدهد حزب است. البته این بدان معنی نیست که دستگاه حزبی نمیتواند محصل رشد مبارزه و رقابت میان گروهها و جناحهای مختلف باشد. اما مساله‌ی اساسی این رقابت

یک مدت ثابت و از پیش تعیین شده میفروشد. بر عکس، در جامعه ما، هیچکس حق ندارد "کارخانه" اش را بدون اجازه قبلی ترک کند. کارگران نه فقط در خلال ساعات کارشان، بلکه در تمام مدت عمرشان تحت سلطه ای انضباط استبدادی یک کارخانه قرار دارند.



تضاد طبقاتی میان بوروکراسی و طبقه کارگر نه فقط در خلال قیامهای بزرگ، بلکه بالاتر از همه در کارکرد روزمره اقتصاد آشکار میشود. منافع طبقاتی بوروکراسی

حفاظت از یک دستگاه دولتی منفصل - هدف واقعی برنامه ای اقتصادی ملی است.

به این دلیل برنامه کاملاً با منافع اصل تولیدکنندگان بلاواسطه، که علیرغم میلشان بآن زنجیر شده اند، بیگانه است. در نتیجه، واحدهای تولیدی - از یک کسروه کار گرفته تا واحدهایی متشکل از چندین کارخانه - فقط تا آنجا در تحقق برنامه میکوشند که دفاع از منافع شخصی خودشان (گرفتن پاداش، بهبود موقعیت) مربوط است. بنابراین هر واحد تولیدی میبایست واحدهای دیگر را صرفاً ابزاری برای رسیدن به اهداف ویژه خود تلقی کند. به این ترتیب رقابت خودبخودی میان واحدها تمام نظام اقتصادی را در بر میگیرد. عواقب این خصوصی کردن عمومی کل نظام اقتصادی عبارتند از بدیده های "توضیح ناپذیر" چون کیفیت نازل کالاها، اشکالات موجود در برقراری همکاری کارخانه های مختلف، و غیره. همه این مسائل صرفاً بر واقعیت اتلاف عظیم کوشش انسانی و ابزار مادی تولید دلالت دارد. تمام تجربه ای دهه ای اخیر شدت نافی مکتب رسمی است که میکوبد روابط اجتماعی فعلی دیگر مانعی بر سر راه انکشاف نیروهای مولده نیستند، و انکشاف صنعتی نیروی محرکه انکشاف اجتماعی است. بوروکراسی علیرغم اینکه از عواقب سیاسی مضر این اتلاف (برای خودش نیز) آگاه است. بدلیل نقشی که در فرایند تولید دارد، کاملاً از تشخیص ریشه های اصلی آن عاجز است. با صدای بلند، سازماندهی بد کار، با آوری نازل، و بی توجهی واحدهای تولیدی مختلف نسبت به رفاه کارگران را محکوم میکند. اما مطلقاً نمیتواند ببیند که این با اصطلاح "سازماندهی بدکار" ابتدایی ترین مظهر تضاد طبقاتی، "سازماندهی بد" جامعه، است.

بعلاوه، خصالت بی نهایت متمیزه شدهی کل نظام تولید نه فقط نتیجه، که هدف اجتماعی جاکمیت بوروکراسی نیز هست. زیرا به تداوم قدرت آن کمک میکند. ساختار قدرت منفصل از جامعه فقط تا زمانی ضروری است که

بسیار تقریباً همیشه عبارت است از اهتمام به محافظت از منافع کل قشر حاکم، و نه منافع افراد.

حتی اگر رهبرانی که در گذشته تقدیس میشدند برکنار و مجازات شوند، هدف از این عمل صرفاً حفظ آن ساختار قدرت بوروکراتیکی است که مورد تهدید سیاستهای آنان قرار گرفته بود. "ما آن حزبی هستیم که حتی اگر افراد آنرا ترک کنند باقی میماند؛ زیرا افراد میروند اما حزب باقی میماند، افراد اشتباه میکنند، امیدشان را از دست میدهند، اما حزب همیشه پیروز خواهد بود." (پلنوم هشتم حزب کمونیست لهستان، ۱۹۵۶).

این عملکرد سیاسی حزب بیهیچوجه در تضاد با این حقیقت نیست که اکثریت (۶۰ درصد) اعضای آن کارگرند. (این رقم درست بنظر نمیرسد زیرا حتی مطابق آمار رسمی تعداد کارگران در حزب کمونیست لهستان از ۸۰ درصد در سال ۱۹۴۵، به ۶۰ درصد در ۱۹۴۹، و تدریجاً بحدود ۴۰ درصد در سال ۱۹۵۹ تقلیل یافته و پس از آن در همان حد ثابت ماند. تحولات اخیر نیز تعداد کارگران عضو حزب را به شدت کاهش داده است - رهایی). این کارگران بمتابهی پوشش حزبی، زیرا بدون آنشان ماهیت حزب بعنوان سازمان بوروکراسی بلافاصله افشا میشود.

نقشی را که حزب در فرایند تولید بازی میکند فقط بشکلی بسیار سطحی میتوان بسا نقش سرمایه داران مقایسه کرد. سازماندهی تولید در کشورهای "سوسیالیستی" مرحله ای بالاتری از تکامل تاریخی و اجتماعی را نشان میدهد. تولید دیگر نه در درون یک کارخانه بلکه در یک مقیاس ملی، یا بعبارت بهتر در مقیاس تمام کشورهای متعلق بیک نظام اقتصادی و سیاسی سازمان داده میشود. مجازاً میتوان گفت که تمام این کشورها یک "کارخانه ای" بزرگ را تشکیل میدهند. این "کارخانه" خودکفاست، بدین معنی که هم ابزار مادی تولید و هم کارگران بطور طبیعی بآن تعلق دارند. اینها همه اجزاء سرمایه داری دولتی" اند، و باین ترتیب برای همیشه در چرخ دنده های آن گرفتارند.

این امر فقدان بیکاری را نیز توضیح میدهد. بازار از میان برداشته شده، یعنی اینکه صرفاً بمتابهی یک نوع مشخص مورد توافق اداره ای اقتصادی وجود دارد. این امر وضع پرولتاریا را اساساً عوض میکند. پرولتاریا صرف نظر از سطح تحمیلات، مهارت، یا درآمدش یک طبقه ای جدید بردگان صنعتی امروزی را تشکیل میدهد. کارگر دیگر - مثل جامعه سرمایه داری نیروی کارش را نمی - فروشد، زیرا فروش مبتنی بر این فرض است که شخص صاحب نیروی کار خودش است، و انرا برای

هرگز برای امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

تحت این شرایط، فقط اعتماد یک فرصت واقعی برای شکستن انحصار قدرت توسط بوروکراسی فراهم می‌آورد. آنچه که کارگران هنوز واقعا درک نکرده‌اند این است که در خلال اعتماد قدرت به آنها منتقل می‌شود.

خواستهای کارگران اعتمادی عمدتا بر مسایل اقتصادی متمرکز شده‌اند. کمیته‌های اعتماد هر بار که وعدهی برآورده شدن خواستههای کارگران داده شده منحل شده‌اند. حتی وقتی کار همزمان در چند کارخانه در نقاط مختلف کشور متوقف می‌شد، کارگران مبارزاتشان را با هم هماهنگ نمی‌کردند و اغلب حتی از وجود اعتمادهایی در بقیه‌ی نقاط بی‌خبر بودند.

مارکس در زمان خود گفت (و این هنوز معتبر است) که:

"مهمتر از همه اینکه، کارگران در طول مبارزه و بلافاصله پس از آن، باید تا آنجا که ممکن است، علی‌رغم کوششهای بورژوازی برای آرام کردن اوضاع عمل کنند... آنها باید طوری فعالیت کنند که هیجان انقلابی موجود پس از پیروزی، به ناگهان سرکوب نشود. برعکس، آنها باید آنرا تا حد امکان زنده نگاه دارند. جناح کارگران نه تنها نباید مخالف کارهای به اصطلاح فراطبی - موارد انتقام توده‌ای از افراد منفور و یا ساختمان‌های عمومی که خاطرات تلخی را بیاد می‌آورند - باشد و این اعمال را تحمل کند، بلکه باید رهبری آنها را بدست بگیرد." (***)

تضاد درونی و فقدان همبستگی در میان کارگران همیشه به نفع بوروکراسی‌اند. به ویژه بوروکراسی از تفاوت‌هایی که کارگران و روشنفکران را از هم جدا می‌کنند سود برده است. تشکیل کمیته‌ی دفاع از کارگران (KOR) بمثابة یکی از نتایج وقایع ژوئن ۱۹۷۶ اولین نمایش همبستگی کل پرولتاریا از سال ۱۹۵۶ باین سو بود. بوروکراسی خود را در مقابل چنین همبستگی‌ای عاجز یافت و مجبور شد وجود یک اپوزیسیون علنی را تحمل کند و همه‌ی آنها را که بجرم "لات‌بازی" در ژوئن ۱۹۷۶ زندانی شده بودند آزاد کند. اگر چه "کور" (KOR) نتوانست ساختاری برای این همبستگی فراهم آورد و خود را به کمیته‌ی مبارزاتی کارگران تبدیل کند (در واقع "کور" هرگز چنین هدفی را برای خود در نظر نگرفته بود)، اما به فرایند سازماندهی اپوزیسیون ضد بوروکراسی در مقیاسی وسیع کمک کرد.

برای اینکه اپوزیسیون فعلی به نافی نظام بوروکراتیک تبدیل شود، در وطن‌های اول بر این متکی است که کارگران صنعتی بتوانند خود را از توهمات اصلاح طلبانه

کارگران، از آنجا که هنوز شرایط کار خود را زیر فرمان خود ندارند، از همکاری با یکدیگر عاجز باشند.

وقتی ضایعات بجایی برسد که اقتصاد را فلج کند، این کارگران اند که به‌های آن را می‌پردازند. این بوضوح نوعی استثمار طبقه‌ی کارگر را نشان می‌دهد. وقتیکه گومولکادر ۱۹۷۰ و بارو شویچ (نخست وزیر لهستان در دولت گیرک - رهائی) در سال ۱۹۷۶ برنامه‌هایشان را برای تنظیم قیمت‌ها و دستمزدها عرضه کردند، به "ضرورت اقتصادی" اشاره نمودند (یعنی، نیاز به اینکه کارگران مخارج اتلاف را تحمل کنند). در تضاد با این امر، آنچه که اکنون یک ضرورت اقتصادی واقعی شده است عبارت است از سازماندهی تولید توسط خود تولیدکنندگان. بعبارت دیگر، آنچه ضروری شده خودمختاری سیاسی پرولتاریاست.



پایه‌های خودمختاری پرولتاریا در خلال تظاهرات کارگری پی‌ریزی می‌شوند. کارگران تا آن حدی که توانایی متشکل شدن برای دفاع دسته جمعی از منافعشان را به دست می‌آورند، بیشتر و بیشتر رقابت‌های روزمره‌شان را کاهش می‌دهند، و باین ترتیب ضربه‌هایی به نظام استمیزه‌ی تولید وارد می‌آورند. بوروکراسی فقط در صورتیکه بتواند این نطفه‌های سازماندهی کارگران را خنثی کند خواهد توانست اوضاع را کنترل کند.

این درست است که تا بحال کارگران همیشه شور مبارزاتی خود را از دست داده‌اند و نتوانسته‌اند از مرحله‌ی دفاع از منافع خود به مرحله‌ی حمله به بوروکراسی پیشروی کنند. ولی "نظم"ی که دوباره برقرار شده هرگز یک بازگشت ساده به اوضاع قبلی نبوده است. انکشاف نیروهای مولده، شهری شدن، و صنعتی شدن، که نتیجه‌ی مبارزات کارگران بوده‌اند، به نوبه‌ی خود شرایط مادی لازم برای تحکیم آتی پیوندهایی را که در درون طبقه‌ی کارگر شکل گرفته‌اند فراهم آورده‌اند.

در عین حال، کارگران بوسیله‌ی نمایش قدرت خود، دستگاه بوروکراتیک را تکامل بخشیده‌اند، به این طریق که آنرا مجبور کرده‌اند بیشتر و بیشتر از ابزار آشکاروخشن برای اعمال قدرت خود استفاده کنند. باین دلیل، تضادهای طبقاتی بیشتر و بیشتر آشکار و افشاء شده‌اند.

پرولتاریا نمیتواند در مبارزه‌ی خود هیچ یک از نهادهای موجود دولت "سوسیالیستی" تکیه کند. تمام برنامه‌های "تنظیم قیمت‌ها" و دستمزدها همیشه مورد حمایت صمیمانه‌ی نمایندگان "واقعی" کارگران در حزب، سیم (پارلمان لهستان - رهائی)، و اتحادیه‌های کارگری قرار گرفته‌اند.

از نوع "دفاعی" خلاص کنند، و در مرحله بعدی بر ظرفیت روشنفکران - که تا بحال بیشتر متوجهی ادبیات بوده اند - برای کمک به کارگران در این کوشش.

اپوزیسیون ضد بوروکراسی فعلی، در سوشالیست‌های نظریش، نه بر علیه بوروکراسی، که بر علیه "سوءاستفاده‌ی آن از قدرت" قد علم کرده است. خصلت استبدادی و خودکامی این دولت را محکوم کرده و درخواست کرده است که مقررات دولتی به مرحله‌ی اجرا درآیند و آزادیهای تضمین شده در قانون اساسی اجرا شوند.

بهمن ترتیب، ((این اپوزیسیون)) نه با اهداف فلهایی دولت، که با شیوه‌هایی که برای رسیدن به آنها بکار میروند مخالفت کرده است. روابط فعلی تولید ("شالوده‌ی سوسیالیستی") را بدیرفته و فقط اصلاح روستا، یعنی برقراری یک نظام چند حزبی، را خواسته شده است. ((این اپوزیسیون)) حتی نتوانسته است نشان دهد که چگونه و بوسیله‌ی چه کسی چنین دموکراتیزه شدنی میتواند به مرحله‌ی اجرا درآید.

اپوزیسیون روشنفکری نماینده‌ی هیچ چیز نیست مگر آنتی تز ایدئولوژی حاکم، و با این تریب، بر دشمن خود متکی است. درک آن از نام با درک بوروکراسی هماهنگ است، با این معنی که بر تقابلی سطحی میان این نظام و سرمایه‌داری، مطابق یک چشم انداز جنس‌اصایی - سیاسی (ژئوپلیتیکی) شرق - غرب، استوار است، بجای اینکه آنرا با تیارات تاریخی‌ای توضیح دهد که درک برتری تاریخی و همچنین محدودیتهای جدی نظام تولیدی کشورهای "سوسیالیستی" را ممکن می‌سازد.

برای ما، آنچه که مطرح است این نیست که به شکلی کاملاً نظری نظام سیاسی اجتماعی کاملاً جدیدی را طرح بریزیم که ((از نظام موجود)) بهتر باشند. مسائل عبارت است از اینکه، در تاریخ این نظام، اشکال نظامهای آزادی ممکن را که در فرایند خلق شدن هستند کشف کنیم.

در این نظام، ابزار تولید هم اکنون اجتماعی هستند، با این معنی که تولید همگی ضروریات زندگی توسط آنها شکل سازماندهی و اداره‌ی افراد در سطوح جامعه را بخود می‌گیرد. اما ((این ابزار)) هنوز برای خود اجتماعی نشده‌اند؛ یعنی سازماندهی و مدیریت هنوز عملی اجتماعی بخود نگرفته‌اند. سازماندهی تولید توسط خود تولیدکنندگان وجود ندارد. بنابراین، این نظام نوعی از استبداد است که تمام زمینه‌های زندگی را در بر میگیرد. تا زمانی که افراد متمیزه

شده از منافع شخصی خود (که در حقیقت کاملاً موهومیند) دفاع میکنند، فقط میتوانند به ناتوانی خود پی ببرند.



میتوان مسأله‌ی اساسی را آنکه جنبش کارگری در حال باز بیدار شدن با آن روبرو است، مسأله‌ای که همزمان با این جنبش مطرح شد، در پرسش زیر خلاصه کرده: "چه چیزی باید بجای دستگاه بوروکراتیک حزب و دولت فرار دهیم؟"

در اینجا مسأله‌ی سازماندهی مطرح است. ما مینابست تمام پیوندهایی را که در خلال مبارزه‌ی طبقه شکل گرفته‌اند در نظر بگیریم، و آنها را نقطه‌ی شروع واقعیتی بدانیم. در حال حاضر این پیوندها شکل یک شبکه تماسهای غیر رسمی را دارند، ولی این امر فقط باین دلیل است که مبادله‌ی اطلاعات و هماهنگ کردن فعالیتها غیرممکن شده است. بدلیل وجود این تماسها، تبدیل اعتمادهای فعلی به یک مبارزه‌ی سیاسی آگاهانه در آینده ممکن خواهد بود.

در عین حال، از این شبکه‌ی تماسها، یک سازمان خودمختار کارگری آغاز به پیدایش خواهد کرد، سازمانی که فرمهایی برای هماهنگی بیشتر و بیشتر فراهم خواهد آورد. چنین سازمانی صرفاً مخالف رژیم نخواهد بود، بلکه هم آنتی تز و هم جایگزین آن خواهد بود. کار این سازمان این خواهد بود که بعنوان حامل منافع کارگران (در چهارجانب جدایی میان نمایندگان و آنها که نمایندگی میشوند، که خود میتواند مبنایی برای بوروکراتیزه شدن باشد) عمل کند. ((این سازمان)) شکل جنبشی سازماندهی جامعه‌ی آینده خواهد بود.

با تکیه بر چنین سازمانی، کمیته‌های اعتماد میتوانند پس از پایان اعتماد به شوراها کارگری تبدیل شوند. یا در دست گرفتن کنترل بلاواسطه اداره‌ی یک کارخانه، یک مجمع صنعتی، و غیره، شوراها کارگری به پایه‌هایی برای خودگردانی کارگران تبدیل خواهند شد، تا کارگران مسئولیت خود را خود بدست بگیرند و باین ترتیب دستگاه مدیریت منفصل - دستگاه بوروکراسی - را از میان بردارند، و بالاخره تضاد طبقاتی را از میان ببرند.



مبارزه برای برانداختن نظام بوروکراسی مبارزه برای دموکراسی سوسیالیستی است. اینها اصولی هستند که جنبش انقلابی کارگری همیشه بر آنها بنا شده است. این اصول در کمون پاریس در ۱۸۷۱ مطرح شدند،

مبارزه با اهریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری نیست

و پایه فعالیت شوراها را کارگری در روسیه در سال ۱۹۱۷ را تشکیل میدادند. امروز لازم است که این اصول را بخاطر بیاوریم. البته نه برای اینکه از بوروکراسی بخواهیم از آنها پیروی کند، بلکه برای اینکه یک جنبش کارگری واقعی میتواند از خلال مبارزه برای این اصول پدیدار شود:

۱- حق اعتصاب: کسانی که بطور سازمان یافته از کار دست بکشند نباید اخراج شوند، و حق دارند از اعتصاب خود دفاع کنند.

۲- همدی مسئولان باید بطریق دموکراتیک انتخاب شوند و قابل عزل باشند. شیوهی انتصاب و انتخاب با لیستهای از پیش

تخلیص شده خاتمه داده شود. کسانی که برای خدمت در ارکانهای رهبری انتخاب میشوند باید پس از خاتمه دوره خدمت خود بمحل کار خود بازگردند. این هم چنین بدان معنی است که مدیریت یک کارخانه (یا هر کارگاه دیگر) باید توسط کارگران آن کارخانه انتخاب شود، و مسئولیت آنها توسط آنان عزل شود، و این یعنی الغاء مدیریت حرفه‌ای.

۳- تخلیص دستمزد همهی مسئولان حزبی و دولتی در سطح دستمزد یک کارگر متوسط. لغو تمام امتیازاتی که در حال حاضر به مقامات مسئول تعلق دارند. برابری و عدالت اجتماعی با این معنی نیست که تمام دستمزدها باید یکسان باشند، بلکه فقط به این معنی است که انجام وظایف رهبری در هیچ سطحی نباید فرصت بدست آوردن امتیازات ویژه را فراهم آورد.

۴- آزادی فعالیت تمام سازمانهایی که به مقررات دموکراسی سوسیالیستی احترام میگذارند. هیچ سازمان سیاسی حق ندارد حق نمایندگی انحصاری منافع کارگران را غصب کند. از دیدگاه دموکراسی سوسیالیستی، تمام سازمانهایی که شوراها را کارگری را تنها مقام مسئول میدانند قانونی نیستند.



تخاد خستاتی میان بوروکراسی و پرولتاریا که در کشور ما با این روشنی ظاهر میشود تا بودهی تمام ((کشورهای)) نظام سوسیالیستی جهانی است. از این روست که چشم انداز مبارزه‌ی پرولتاریای لهستان به مبارزه‌ی پرولتاریای بقیه‌ی کشورهای "بلوک سوسیالیستی" بستگی دارد. پیشرفت این مبارزه را با این وسیله میتوان ارزیابی کرد که بینیم تا چه حد خواهیم توانست بر تجزیه‌ی درونی‌ای که ویژگی "بلوک سوسیالیستی" است چیره شویم، و همبستگی بین-المللی کارگران را بر پیوندهای اقتصادی و فرهنگی‌ای که بین این کشورها در حال

شکل گرفتن هستند. بنا کنیم. فقط همبستگی بین‌المللی میتواند تضمینی باشد بر اینکه کوشش برای کسب آزادی سیاسی، انجام یک انقلاب سیاسی، و استقرار دموکراسی سوسیالیستی با دخالت خسونت‌آمیز خارجی در نیمه‌ی راه متوقف نخواهد شد.

ژانویه ۱۹۷۸



یکی از مسائلی که سبب شد ما این سند را انتخاب کنیم، اینست که برخی از پیش-بینی‌های آن در سال ۱۹۷۸، هم اکنون محقق شده‌اند. مثلاً "از این شبکه تماسها، یک سازمان خود مختار کارگری آغاز به پیدایش خواهد کرد، سازمانی که فرصتهایی بسیاری هماهنگی بیشتر و بیشتر فراهم خواهد آورد." حق اعتصاب در عمل گسب شده است و غیره. البته اینکه سایر مسائل طرح شده در آن نیز به وقوع خواهند پیوست یا نه مسئله‌ایست که در آینده روشن خواهد شد. بهررودر شماره‌گذا آینده به مبارزات مشخص کارگران و جوانب مختلفان و آینده این مبارزات خواهیم پرداخت.

ادامه دارد

توضیحات

- (*) لنین، مجموعه آثار، (مسکو انتشارات پروگرس ۱۹۶۶) جلد ۳۱، صفحه ۲۲-۲۱
- (**) لنین مجموعه آثار، جلد ۳۲، صفحه ۴۸
- (***) کارل مارکس و فردریک انگلس، "خطابیه به جامعه کمونیست"، منتخب آثار (مسکو، انتشارات پروگرس، ۱۹۶۹) جلدیک، صفحه ۱۸۰

تصحیح

در شماره گذشته رهائی در مقاله "اعتصابات کارگری در لهستان" نام نویسندگان مقاله از قلم افتاده بود که در این شماره آورده شده است.

توضیح

مقالات بی امضاء نشریه‌ی رهائی منعکس کننده‌ی نظر عمومی سازمان وحدت کمونیستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه‌ی کلی مطبق با نظرات سازمان هستند، معهدا میتوانند در راه‌ی از جزئیات مطابق نظرهمی اعضاء آن نباشد.



اعتصابات کارگری در لهستان ۳

بررسی مبارزات کارگران

الف - شعبان و س - حسامی

کارگران دست به اعتصاب سراسری زدند و در کراکو (Kraakow) شهر را تصرف کردند، بسک هنگ پماده نظام را خلع سلاح کردند، بسک حمله سواره نظام را دفع کردند، و فقط در اثر اغوای حزب سوسیالیست لهستان شهر را بازگشتاند به بورژوازی لهستان تحویل دادند.

اعتصابهای نخستین دهی ۱۹۳۰ در آمریکا نیز بخش معروفی از تاریخ جنبش کارگری اند. اما آنچه که اغلب فراموش میشود این است که تاکتیک اشغال کارخانهها در آغاز اعتصاب لهستانی نامیده میشد، زیرا این روش را کارگران تساجی لهستان در سال ۱۹۳۱ ابداع کردند. در سال ۱۹۳۶ بیش از ۸۵ درصد کل طبقه کارگر لهستان متناوباً در حال اعتصاب بود. (۱)

اما تاریخ نشان میدهد که این طبقه کارگر بسیار مبارز، نه تنها نتوانست تحریدی انقلابی کارگران روسیه را تکرار کند، بلکه مبارزات گستردهای آن در دوره پیش از جنگ دوم با یک سلسله شکستهای پی در پی روبرو شد، وپس از جنگ نیز لهستان دوباره سر بلند کرد. علت شکستهای پی در پی پیش از جنگ را باید در یکسودر رهبری سا زسکار حزب سوسیالیست لهستان جستجو کرد، و از سوی دیگر در نتیجهی استالینیستی حزب کمونیست لهستان که در رهائی ۶۱ به آن اشاره کردیم.

اینکه آلمان نازی پس از اشغال لهستان غریبی کمونیستها و غیر کمونیستها را سرکوب کرد چیز شگفتآوری نیست. اما آنچه بزرگترین صدمه را بر طبقه کارگر لهستان وارد آورد استالینیسیم بود. تفسیرهای

عظیمی که تحت عنوان کمونیسم انجام شد نه تنها به نابودی اغلب کادرهای رهبری جنبش کارگری لهستان منجر شد، بلکه احساسات ضد روسی لهستانیها را نیز دوباره زنده

کرد و قسمت قبلی، چگونگی پیدایش رژیم "سوسیالیستی" در لهستان و سیاستهای اقتصادی آن را بررسی کرده و همچنین تحلیل یک گروه آجوریسون کمونیست را ارائه دادیم. حال برای آنکه بتوانیم اوضاع سیاسی - اجتماعی فعلی لهستان و قدرتها و منافع جنبش کارگری را بهتر بشناسیم و تحولات سیاسی ممکن در آینده را دقیقتر بررسی کنیم، لازم است به گذشتهی این جنبش نگاه کنیم و ببینیم که تا به امروز چه مسیری را طی کرده است.



جنبش کارگری لهستان سنت انقلابی دیرینه دارد. اما در حالیکه زیر و بسم تاریخ جنبش انقلابی روسیه سالها مورد بحث و بررسی جنبش کارگری جهانی بوده است، صرف نظر از آنکه همه میدانند که انقلابی برجستهای چون روزانورکرا سورگ ارتا درهای جنبش کارگری لهستان بود، تاریخ این جنبش کمتر مسجورد بحث قرار گرفته است. مثلاً کمترین باب در سمن مطلب توجه شده است که یکسال پیش از یکشنبه خورشید ژانویه ۱۹۰۵ که انقلاب ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ روسیه را دنبال داشت، کارگران ورشمنو در اعتراضیه جنگ روسیه و ژاپن اعتصابات کردند و اعتصابهای فراوانی را در سراسر لهستان زیر سلطه امپراتوری روسیه نامن زدند. در اوایل ۱۹۰۵ یک اعتصاب عمومی سه تنای همبستگی با کارگران سنت پترزبورگ، سراسر لهستان را فرا گرفت. در ژوئن ۱۹۰۵ کارگران لودز (Lodz) شهر را زیر کنترل خود گرفتند و سه روز در خیابانها سنا ارتش جنگیدند. در تمام هماهنگی عالی علیه غم اختیای ندیده، کارگران لودز، سوسنود و بیج و رادوم به نشانهی حمایت از قیام منکو تظاهرات برپا کردند.

در پائیز ۱۹۲۲، همزمان با بحران انقلابی ای که آلمان را فرا گرفت، در لهستان

کرد. اما اینبار طبیعی بود که این احصا- سات، بطور عام، رنگ با سیونالیستی و ضد کمونیستی بخود بگیرند، و توده‌ها از رشد مار "کمونیسم" به ازدهای کلیسا بنسباده ببرند. آثار این ضربی هولناک، واقدامات رژیم استالینیستی لهستان در سالهای بعدرا، امروز میتوانیم بخوبی در لهستان ببینیم. کشوری که زیر سلطه دولت "سوسیالیستی" است، ولی ۸۵ درصد مردم آن کاتولیک‌های بسیار معتقدی هستند که همه روزه مراسم مذهبی را بجا می‌آورند، و انتخاب پاپ لهستانی الاصل را از بزرگترین افتخارات خود میبینند. نخ و اوبس (ونه و آلسا!) به تنها هرروز به کلیسا می‌رود و نماز و دعا میخواند، بلکه همیشه قبل از هر سخنرانی او یک صلیب چوبی بزرگ پشت سرش روی دیوار نصب میکنند!! در رهایی ۶۱ به نسوهی روی کار آمدن

دولت فعلی لهستان اشاره کردیم. اکنون این مساله را از زاویهی مبارزات کارگری مورد بررسی قرار میدهم. پس از جنگ دوم جهانی حزب کمونیست جدید لهستان، به رهبری عناصر فرصت طلبی که بی قصد و شرط از سگسوسو تبعیت میکردند، با باقیماندهی حزب سوسیالیست لهستان ادغام شد و با نام "حزب متحد کارگران لهستان" به لفظ برتری‌های ارتش شوروی و با وعده‌های فراوان برای بهبود وضع کارگران قدرت را بدست گرفت. گرچه اقدامات رژیم در زمینهی اقتصادی توانست منابع را کسترش دهد و در ابتدا تا حدودی سطح زندگی توده‌ها را بالا ببرد، اما عملکرد سیاسی - اجتماعی آن بدمدیرج امیده‌های کارگران را بدل به ناس کرد. تاریخیتسی عمومی بویژه در دهه‌ی ۱۹۵۰ به شدت رشد کرد. در ژوئن ۱۹۵۶، تنها شش ماه پس از گذروری بیستم حزب "کمونیست" شوروی کسسه دوران خروشید، خلف اسالیبی، تنه‌گوت‌های زاسراغات یوی را افشا کرد، این تاریخیتسی "استالین زدایی" را معطلی برای بروز خود یافت و شورشی علیه حکومت رخ داد. در نتیجهی این شورش همانطور که قبلا ذکر شد گومولکا که در دورهی قبل معذوب واقع شده و از ۱۹۵۰ تنها ۱۹۵۶ را در زندان بسر برده بود بر سر کار آمد.

تا آنجا که به آگاهی سیاسی کارگران مربوط میشود، آنچه در این مقطع بایست توجه است این نکته است که در حالیکه در ۱۹۴۴، به هنگام تاسیس "جمهوری خلق لهستان" کارگران تا حدی حمایت فمذی خود را از حاکمیت راستان دادند، در ۱۹۵۶ به جناح "مخالفت" درون تا کمیته‌ها رسید بستند. گومولکا پس از بقدرت رسیدن اسلام کرد که در حکومت او اشتباهات گذشته اصلاح خواهد شد، به "شکایات مردم" توجه خواهد شد، صنایع زیر کنترل شوراها را کارگری تسلسلر خواهند گرفت، دموکراسی درون حزب گسترش خواهد یافت و لهستان تا حد زیادی از سلطه شوروی آزاد خواهد شد. اما هیچ یک از این وعده‌ها عملیتسی نشدند. پس از یک دوره‌ی کوتاه، بهیون وضع

زندگی، مزدهای واقعی، (قدرت خرید کارگران) در خلال دهه‌ی ۶۰ عملا ثابت ماند. شوراها ی کارگری به "کمیته‌های شکایت" تبدیل شدند، نظام تک حزبی مستحکمتر شد، و آزادی بیان محدودتر شد. از دستگاه سیاسی - اجتماعی، گومولکا با این دلیل توانست تمام وعده‌های خود را یکی پس از دیگری زیر پا بگذارد، و با این وجود ۱۴ سال هم بر سر کار بماند، که طبقه کارگر لهستان نتوانست از دستاوردهای ۱۹۵۶ دفاع کند. طبقه کارگر لهستان در این دوره را عمدتا کارگرانی تشکیل میدادند که

در خلال فرایند صنعتی شدن سالهای ۵۵ - ۱۹۵۰ از روستاها به شهر آمده بودند و نه تنها سنت مبارزه‌ی کارگری نداشتند، بلکه هنوز بیوندهای محکمی با روستا داشتند (۲)

از سوی دیگر بسیاری از عناصر قدیمی و مبارز طبقه کارگر نیز در دورهی فیصل جذب دستگاه دولتی و حزب شده بودند. تعداد اینگونه افراد تا سال ۱۹۴۹ بحدود ۲۰۰۰۰ نفر رسیده بود. (۳)

۱۴ سال حکومت گومولکا دوره‌ی پر خیسو برکنی برای طبقه کارگر بود. علاوه بر ثابت ماندن مزدهای واقعی، سیاستهای اشتغالی دولت باعث کمبود کالای مصرفی، در نتیجه نزول سطح زندگی کارگران شدند. (رجوع شود به رهایی ۶۱) علاوه بر این رژیم بکار نیز ۱۹۶۶ قیمت گوشت و سایر مواد غذایی را نیز افزایش داد. (۴) اما گویا با بنهم منابع نبود، چون در ۱۹۷۰، وقتی نتایج فاجعه آمیز برنام‌های پنج سال قبل آشکار شد، رژیم تصمیم گرفت که بخشی از کمبود منابع مالی برای سرمایه‌گذاری محدود را از طریق حمله به سطح زندگی کارگران تامین کند. با این منظور در ۱۲ دسامبر ۱۹۷۰ رژیم لهستان بطور متوسط قیمت‌های مواد غذایی را ۲۰ درصد بالا برد. (۵)

تصور گومولکا این بود که اینبار هم چون گذشته خواهد توانست شهر در برود، و طبقه کارگر لهستان کوفتندوار به تصمیمهای دولت کردن خواهد گذاشت. اما تنها دو روز پس از اعلام افزایش قیمت‌ها در روز ۱۴ دسامبر ۲۰۰۰ کارگر کشتی سازی در گداشک دست به اعتصاب زدند و بطرف ایستگاه رادیویی مدلی راهپیمایی کردند تا خبر را به اطلاع مردم برسانند. در شهر کارگران با پلیس درگیر شدند و سعی کردند که دفتر حزب را به آتش بکشند. این اعتصاب در روزهای بعد تر گداشک ادامه یافت و دامنه‌ی آن بک شهرهای دیگر نیز کشیده شد. در ۱۸ دسامبر اغلب کارخانه‌های بزرگ ورشو، از جمله کارخانه‌ی بزرگ اتومبیل سازی زران کسسه که در خط مقدم اعتصابهای ۱۹۵۶ بود، در حال اعتصاب بودند. رهبران کمیته‌های اعتصابات ورشو بک اعتصاب عمومی برای روز دوشنبه ۲۱ دسامبر اعلام کردند. در این اثناء در تعطیل آخر هفته، ۲۰-۱۹ دسامبر، کمیته مرکزی حزب تشکیل جلسه داد، گومولکای بیمار را از کار برکنار کرد و ادوارد گبرک را رهبر جدید حزب

اعلام کرد.
گیرک در ۲۳ دسامبر در سیم (۳۰۰۰ نفر)
مجلس لیسانس) یک رشته آمپار ذات اقتصاد را در
را به کارگران وعده داد: تشییع قیمتها
با افزایش ۳۰ درصد گومولکا به مسدود دو
سال، تخمین ۷ میلیون زلوتی برای کمک به
کارگران کم درآمد، و غیره. اما جنبش سه
تنها تسلیم این وعدهها نشد بلکه گسترش
بیشتری هم پیدا کرد. کارگران حالا تمام
های سیاسی مطرح میکردند و به اعتصاب خود
ادامه دادند.

در ۲۲ ژانویه گیرک و نخست وزیر
یاروشویچ بعضی اعتصابها اشغال کشی با زبهای
تشنه رفتند و ۹ ساعت با اعتصابیون
مذاکره کردند، و با دادن امتیازات بیشتر
اعتصاب خاتمه دادند. اما اینهم با لیسانس
جیش نبود. از این پس کمیته های اعتصاب
تشنه رفتند و گدازنگ به کمیته های کارگری

تبدیل شدند و سمنایه رهبران انتخابی
کارگران بکار خود ادامه دادند، به نظرها
در کارخانه های گشتی سازی، بلکه در تمام
کارخانه های ناحیه یالتسکیک میزبیک برقرار
کردند، و انتخابات تازه برای اتحادیه های
کارگری انجام دادند. از آنجا که رژیم
افزایش قیمتها گومولکا را لغو نکرده بود
کارگران برای لغو آن بافتارو کردند، و علاوه
بر آن خواستار تشکیل اتحادیه کارگری مستقل
شدند. اعتصابها در نقاط دیگر نیز ادامه
پیدا کردند، بویژه در کارخانه تراکتور سازی
اورسوس نزدیک ورشو.

در ۱۱ فوریه ۱۹۷۱: ۱۵۰۰۰ کارکن
عمدنا زن، در ۷ کارخانه یاسی لیسبودز
اعتصاب کردند.

در ۱۲ فوریه: لودز را اعتصاب عمومی
فرا گرفت.
در ۱۴ فوریه: یاروشویچ و سه عضو دفتر
سیاسی حزب به لودز رفتند و پس از چندین
ساعت مذاکره با رهبران اعتصاب بدون نتیجه
به ورشو برگشتند. در این شرایط هنوز کارگران
بر درخواست خود مبنی بر بازگشت به رژیم
قیمتهای ۱۹۶۶ با فشاری میکردند. در این
میان گیرک با رهبران شوروی ملاقات کرد و
۱۰۰ میلیون دلار از شوروی قرض گرفت.

در ۱۵ فوریه را دیوولسکی اعلام کرده قیمت
ها تا دو سال دیگر در سطح قیمتهای سال ۱۹۶۶ ثابت
خواهند ماند. اما حتی این عقب نشینی هم باعث
خاتمه اعتصاب نشد و کارگران بویژه یکپاره دست
از خواسته های سیاسی خود نکشیدند. در ۱۵ فوریه
کنفرانس منطقه ای نمایندگان کارگران در
شچین برگزار شد و پس از ۲۴ ساعت بحث پیشنهاد
کرد که فدراسیون اتحادیه ای تازه ای تشکیل شود.
در اواس...
ادوارد یاروشویچ، عضو دفتر سیاسی،
ادامه اعتصابها اشاره کرد. کمیته های
کارگری در این تاریخ هنوز مشغول فعالیت

بودند. و در ششین کمیته ها حتی تا یکسال و
نیم بعد، تا سپتامبر ۱۹۷۲ هم مشغول فعالیت
بودند.

از بررسی این جنبش میتوان ویژگیهای
زیر را نتیجه گرفت:

● اعتصابهای ۱۹۷۱-۱۹۷۰ اگر چه بر ضد
گومولکا آغاز شدند، ولی اساسا بر ضد

گیرک صورت گرفتند. در صورتیکه گیرک

سعی داشت نقش بدیل گومولکا را بازی
کند. (علت این مسأله را در رهائی سیاسی ۶۱
توضیح داده ایم).

● هدف جنبش اساسا مسأله قیمتها نبود.

جنبه های سیاسی جنبش: حمله های پی در پی
به دفاتر حزب در شهرهای مختلف، در خود
است انتخابات آزاد فوری برای نوراها
و اتحادیه های کارگری و استقلال کامل
اتحادیه ها از حزب، درخواست لغو
مانسور و خاتمه دادن به دروغ پردازی
زورنا مه ها، درخواست محاکبه مسئولان
کشتار عدها کارگر در جناح یالتسک و
درخواست استقلال ارگانهای سرکوب همه و
همه نشان میدهند که جنبش اساسا ماهیتی
سیاسی داشت.

● این که جنبش به سرعت از حالت خود بخودی
خارج شد و سازمانهای مبارزاتی بسا
رهبران توانا برای ادامه ی مبارزه
ایجاد کرد خود نشانه ی بلوغ سیاسی آن
بود.

با هر نظر گرفتن این ویژگیها میتوان دریا-
ت که حسین ۱۹۷۰ نقطه ی عطفی در سیر مبارزه ی
طبقه کارگر لیستان بود. پس از ۱۴ سال
حکومت گومولکا کارگران دریافته بودند که
بجای امید بستن به این یا آن جناح حاکمیت
باید بدین دیگری پیدا کنند. در نتیجه ی
این آگاهی بود که رهبران کارگران با وعده
های گیرک خام نشدند و مبارزه علیه دولت را
ادامه ر گسترش دادند و توانستند بخوبی
با مانورهای دولت مقابله کنند.

اگر روند کمی طبقه کارگر لیستان را از
زمان جنگ دوم تا ۱۹۷۰ در نظر بگیریم
اهمیت این تغییر آگاهی طبقه کارگر را بهتر
درک خواهیم کرد. در حالیکه سه در ۱۹۲۸
کارگران شهری کمتر از ۱۰ درصد کل جمعیت
شامل لیستان را تشکیل میدادند، در ۱۹۷۰
این نسبت به بیش از ۴۱/۵ درصد رسیده بود.
از اینرو بود که رژیم گومولکا نتوانست با
توسل به زور جنبش را سرکوب کند. و گیرک
مجبور شد برای تثبیت قدرت خود روشهای
مسلحانه آمیز را بکار بگیرد. او از یکطرف
به درخواستهای کارگران شن در داد. و از سوی
دیگر پس از فروکش کردن جنبش به قلع و قمع
رهبران آن پرداخت، ولی هرگز سعی نکرد که
در یک مبارزه رو در رو با کل طبقه درگیر
شود. دولت "کارگری" لیستان درس خوبی از

مک بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

این مبارزه گرفته. گزارش دفتر سیاسی حزب به جلسه کمیته مرکزی در فوریه ۱۹۷۱ اظهار داشت که "وقایع نشان داده اند که هر گونه اختلال در رابطه میان حزب و طبقه کارگر... میتواند تلاطم سیاسی جدی ای را در کشور ما باعث شود" و اضافه کرد که حزب "باید در آینده بکوشد که از هر گونه درگیری با طبقه کارگر اجتناب کند".



شبهه‌ای که گیرک برای تثبیت اوضاع و "اجتناب از هر گونه درگیری با طبقه کارگر" در پیش گرفت دو جنبه داشت. در زمینه اقتصادی او کوشید تا بجای حمله به سطح زندگی کارگران، صنایع را با گرفتن وام‌های سنگین از غرب گسترش دهد (نگاه کنید به راه‌های (۶). کارگران را بجای دیوکراسی بیرونی با کالاهای مصرفی بیشتر راضی نگاه دارد. و در زمینه سیاسی گیرک سعی کرد تا همزمان با حفظ اساس رژیم، در شکل آن تغییراتی دهد و آن را برای توده‌ها قابل قبول تر کند با این منظور او شعار "شور" را مطرح کرد بدین معنی که ادعا کرد اشغال کار دولت قبلی این بوده که در تصمیم گیری‌های خود با مردم مشورت نمی‌کرده است. از این به بعد رهبران حزب میبایست متذکر با کارگران ملاقات کنند تا مشکلات زندگی آنها را در نظر بگیرند و علاوه بر آن مشکلات کشور میبایست علناً مطرح شوند و اخبار و اطلاعات صحیح و سازنده از رسانه‌های همگانی بیخوش شود.

اگر چه عصب سطر سرمد که یک حکومت سوسیالیستی با خلقی، پس از ۱۴ سال تازده به فکر مشورت با مردم نیافتند، اما در مزایای این شعار حداقل میبایست گفت که کارگران لهستان این جنبه‌ای را تا آنجا که ندیده بودند. بهین دلیل شعار "شور" میبایست به گیرک فرستادند. بدهد که دستگاه حزب و دولت را که در اثر جنبش‌های توده‌ای خورده بود (۶) دوباره زنده کند. تسلیم را دوباره در کشور برقرار کند و در عین حال بوسیله همین برقراری مجدد نظم بشمارد که "شور" از کنترل خارج شود.

البته توجه باین نکته بسیار ضروری است که صرف مطرح شدن این شعار برای طبقه کارگر نیز مزایایی در برداشت. رتئیک که رهبر حزب و نخست وزیر سابقها با رهبران کارگران اعضای مذاکره میکنند و قبول میدهند که بعدها نیز منظم یا کارگران مشورت کنند، دیگر نمیتوان حکومتیهای اعتراضی کارگران را به "مشتی عناصر فریب خورده" "سوسیالیست" یا "توطئه‌آمیز" لیستها" نسبت داد. علاوه بر دیوکراسی برای آنکه نشان دهد ما همانند قصد مشورت با مردم را دارد مجبور بود به آنها اجازه دهیم نظرات خود را، حداقل ضمن محدودیتها بیان بکنند. محدودیتها این بودند که هیچ گروه سیاسی مشکلی حق فعالیت نداشت، و هیچ حرکتی که شکل اعتراض عمومی نسبت به

رژیم را داشته باشد مجاز نبود. حتی نوشتن یک اعتراض نامه با یک مورد توقف کار میبویست مخاطراتی در برداشته باشد. اما، برخلاف طبقه کارگران اروپای شرقی، در لهستان چنین اعتراضاتی دیگر ممنوع نبود. درگیری فوری با پلیس یا پلیس سیاسی نبود. این مهمترین جنبه روش اینکاری گیرک بود.

جنبه‌های رسمی تر سیاست مشورت صرفاً حالت نمایش داشتند. رهبران حزب با کارگران ملاقات میکردند، ولی در این ملاقاتها از قسول ترتیب کار طوری داده شده بود که هیچ اتفاق نامناسب یا غیر منظره‌ای رخ ندهد، ولی برای اینکه حالت گفتگوی میان رهبران حزب و کارگران حفظ شده باشد اجازه انتقاد به کارگران داده میشد. یک اقدام نمایی دیگر این بود که چند کارگر واقعی هم به صورت کمیته مرکزی درآمدند، درگزارشهای حزب سعی میشد که تعداد کارگران بیشتر از آن باشد که در دهه ۱۹۶۰ بود. علاوه بر این سعی کرد مقدار اخبار صحیح را در رادیو و تلویزیون افزایش دهد. نگاه اخبار اعتبارها هم بخش میشد، اما اغلب "هوای بد" یا دیگر بلاهای آسمانی سبب توقف کار نمیشدند.

در خلال این مدت گیرک با جدیت دست به کار تجدید سازمان حزب شد و آنرا بیشتر از پیش متمرکز کرد، گروه‌بندیهای زمان کمولکا را از میان برد و سلطه بلامنازع خود را برقرار نمود. در مورد اتحادیه‌های دولتی کارگری که در نتیجه جنبش ۷۱-۷۰ به شدت ضربه دیده بودند، حزب از طریق اخراج ستر از ۱۵۰۰۰۰ کارگر "غیرمطمئن" در ۱۹۷۱، خود بدن آن دسته از رهبران جنبش کارگری که مزایای اقتصادی و اجتماعی کارمندی دولت برایشان جذاب بود، و سرکوب بجموعه‌های مبارزترین پست‌ها از جنبش در کارخانه‌ها، سلطه مجدد خود را برقرار کرد. در نتیجه این اقدامات دقیق و منظم حزب، کنکری هفتم اتحادیه‌های کارگری در نوامبر ۱۹۷۲، علیرغم آنکه تعداد زیادی از نمایندگان واقعی کارگران در آن شرکت داشتند نسبت خود را از دولت اعلام

اما درست همزمان با تشکیل این کنکره، حرکتیهای تازه‌ای طبقه کارگر نشان داد که جنبش هنوز زنده است. در نوامبر ۱۹۷۲ دوره‌ای ثبات نسبیها که در نتیجه اعتصاب کارگران نساجی لودز در فوریه ۱۹۷۱ به دولت تحمیل شده بود به پایان خود نزدیک میشد. کارگران بندت‌نگران این بودند که پس از پایان دوره دو ساله، شیمتها دوباره بسال خواهد رفت. و در عین حال مطمئن بودند که در اثر فشار توده‌ای خواهند توانست این مدت را تمدید کنند.

درست پیش از تشکیل کنکره کارگران کشتی سازی در گدانسک و شچسین اعتصاب کردند، کیرک و باروشویج باز برای پایان دادن به اعتصاب راهی سواحل بالتیک شدند، اما هنوز به ورشو برنگشته بودند که زنان کارگر

ساجی در لودز اعتصاب کردند. پس از آن معدنچیان چهار معدن در ناحیه‌ی کاتوویسکی اعتصاب کردند و جنبش کارگری دربارۀ برادر افتاد. همه جا نقاضای کارگران این بود که قیمت‌ها باز هم ثابت نگهداشته شوند. زنان کارگر در لودز علاوه بر این خواستار ۱۵ درصد اضافه حقوق هم شدند. معدنچیان تقاضای ۲۵ درصد اضافه حقوق را مطرح کردند. و بالاتر از همه، کارگران بالتیک دوباره خواستار استقلال اتحادیه‌های کارگری از حزب و انجام انتخابات آزاد برای تعیین رهبری اتحادیه‌ی کارگری و نمایندگان کارگر-ان در کنفره‌ی اتحادیه‌ها شدند. دولتست عقب‌نشینی کرد و قول داد که قیمت‌ها تا پایان ۱۹۷۳ ثابت خواهند ماند. در سیلسیا پس از توزیع کوبین خرید غذا میان معدنچیان نظم برقرار شد. ولی در این مورد رژیم سه یک نمایش قدرت هم دست زد و ۳۰ نفر از معدنچیان کاتوویچ را دستگیر کرد.

همزمانی این مبارزه‌ی کارگران و تشکیل کنفره‌ی اتحادیه‌ها نشان داد که اگرچه رژیم هنوز در رابطۀ روزمره‌اش با طبقه‌ی کارگر در موضع سلطه قرار داشت، اما دیگر به سلبه‌اش بی‌قید و شرط نیست. در اینجا لازم است یادآور شویم که یک ویژگی جنبش ۱۹۷۰-۷۱ این بود که دانشجویان و روشنفکران، کلیسا و کشاورزان، بخصوص کشاورزان شروتمند که از سیاست رهبری جدید حزب منتقد ریاضی می‌بودند، در جنبش دخالتی نداشتند، و این سخن خود کار رژیم را در برقراری وجود نظم و ثبات سیاسی آسانتر میکرد.

پیش بسوی بحران تازه

دولت کبیرک با کره‌شن وام و زار، کردی تکنولوژی از غرب از بگس و "مشورت" با کارگران از سوی دینر حرکت سریمی را برقرار رسیدن به "تمدن بزرگ" از نوع لیستایی آغاز کرد. در سال ۱۹۷۵ مقدمات برکسراری کنفره‌ی هفتم حزب در ماه دسامبر آماده می‌شد. این کنفره قرار بود موفقیت پنج سال اول حکومت کبیرک را جشن بگیرد و رتداقتصادی افزایش بی سابقه در سطح زندگی، و وحدت حزب را بیثباتی دستاوردهای این حکومت سه رخ دولتهای اروپای شرقی و مردم لهستان بشکند.

اما همانطور که در تحلیل اقتصاد لهستان دیدیم اوضاع دقیقا آنطور نبود که رهبران لهستان میخواستند. افزایش ثمرهای لهستان به غرب، و نزدیک شدن سررسید بعضی از آنها شکست دولت در بالا بردن بارآوری کاروتولید کالاهای قابل صدور به بازار غرب، کمیسرود مواد غذایی در مقایسه با افزایش تقاضا، همه و همه دست بدست هم دادند و در بهمن ۱۹۷۵ بار دیگر دولت لهستان را با بحران اقتصادی روبرو کردند. در مارس ۱۹۷۵ گوشت در مغازه‌های لهستان کمیاب شد، چون دولتست

تصمیم گرفته بود از واردات گوشت کم کند و به صادرات اضافه کند تا ارز خارجی برای بازپرداخت وامهایش بدست آورد. در نتیجه اعتراض مردم دولت در عدد برآمد نا مبارز-ترین بخش کارگران را آرام کند و به این منظور ذخیره‌ی گوشت ارتش را در بازارهای بالتیک و منطقه‌ی معدنی سیلسیا عرضه کرد. نتیجه فقط این شد که زنان ساج لودز در اعتراض به کمبود گوشت دست به اعتصاب زدند. در ورشو مردم شبسه‌های مغازه‌ها را شکسته و شعارهایی بر ضد کبیرک روی دیوارها نوشتند. در شهر رادوم زنان کارگر یک کارخانه‌ی کفش‌سازی برای اعتراض به کمبود مواد غذایی اعتصاب کردند. وقتی روسای منطقه‌ای حزب ۱۵۰ نفر از زنان اعتصابی را دستگیر کردند کارگران مهمات‌سازی در بزرگترین کارخانه‌ی شهر، کارخانه‌ی فلسز کاری والتر، برای آزادی آنان دست به اعتصاب زدند. زنان کارگر بلافاصله آزاد شدند.

بحران گوشت بهار ۱۹۷۵ بیش از این گسترش پیدا نکرد، اما در همین حد هم نشان داد که اگر دولت کبیرک، که با وعده‌ی زندگی بهتر برای کارگران بر سر کار آمده بود، حتی برای یک هفته نتواند به وعده‌ی خود وفا کند بلافاصله با عکس‌العمل شدید کارگران روبرو خواهد شد. علاوه آشکار شد که سالار رفتن سطح زندگی کارگران نه تنها آنها را نسبت به سختی‌ها ملایم‌تر نکرده، بلکه بر عکس توده‌ها را بیش از پیش مصمم کرده است که از سازگشت به زندگی محقر گذشته جلوگیری کنند.

با بیان یافتن بحران گوشت مارس ۱۹۷۵ به معنی از میان رفتن عوامل مولد آن نبود. این عوامل همچنان برجا ماندند و دائمی بر اهمیتشان نیز افزوده می‌شد. ولی تاژوشن ۱۹۷۶ دولت برای رفع اشکالات کوچکتریسین اقدام جدی‌ای انجام نداد. اما آشکار بود که وقتی لحظه‌ی تصمیم برسد کبیرک تردیبندی حیوان‌دانش که میان راضی کردن بانکداران و دولتهای غربی و کارگران لهستان کدام یک را انتخاب خواهد کرد.

تفجار نزدیک میشود

در آخر سال ۱۹۷۵ دیگر دولت تصمیم خود را گرفته بود. کاهش واردات از غرب مشکلات بزرگ اقتصادی را به بار میآورد. قرض بیشتر از بانکهای غربی - اگر اصولا امکانش موجود بود - بر روابط لهستان و شوروی اثر بدی میگذاشت. تنها راهی که دولت در مقابل خود میدید کاهش قدرت خرید کارگران بود. تا از این طریق تقاضا برای کالاهای مصرفی با بین برود و دولت بتواند سوبسیدی را که برای مواد غذایی میپرداخت ذخیره کند. با این ترتیب قیمت مواد غذایی میبایست

۶۰ درصد افزایش باید. از سوی دیگر دولت تصمیم گرفته بود که افزایش تولیدات کشاورزی را با افزایش سرمایه‌های کشاورزی و افزایش سرمایه‌های کشاورزی که به کشاورزان خصوصی می‌فروخت جبران کند. چنین اقدامی کشاورزان خرده‌پسا را تا نبود می‌کرد، تعداد مزارع بزرگ دولتی و خصوصی را افزایش میداد، و دهقانان فقیر را به صورت کارگرانی بدون آگاهی طبقاتی در اختیار صنایع قرار میداد. (۷) این طرحی بود که نخست‌وزیر یاروشویچ در ۲۴ ژوئن ۱۹۷۶ به مجلس لهستان عرضه کرد.

همزمان با این اقدامات دولت لهستان، با الهام از شوروی، بیک سلسله تغییرات سیاسی - اجتماعی نیز دست زد. سازمان‌های جوانان را علیه اعتراضات، در یک سازمان جوانان از نوع کومسومول شوروی ادغام کرد. رهبر گروه کاتولیک زناک (Znak) - تنها گروه مستقل از حزب را که در مجلس لهستان حضور داشت - از انتخابات دوره‌ی بعد محروم کرد. این اقدامات رژیم، که برای طلب توسعه شوروی انجام میشد، در داخل لهستان با عصبانیت ناراضی شدید روشنفکران و کشاورزان، کسبه تاکنون کم و بیش با دولت مواجه بودند.

مهمترین اقدامات سیاسی دولت یاروشویچ بود که در قانون اساسی لهستان داد. به موجب این تغییرات دوسوی ابدی میان دولت لهستان و اتحاد شوروی برقرار میشد. نگاه توجه به اجسادات ضد روسی لهستانی همسایه عکس العمل مردم نسبت به چنین اقدامی قابل پیش‌بینی است. کلیسا از یکسو به دلائیل اندشولوزیک و از سوی دیگر برای اینکه به آنها بتواند از موضع قدرت به دولت چابکانه بزند از حرکت اعتراضی که بیش از ۴۰۰۰۰۰ نفر در آن شرکت کردند پشتیبانی کرد.

جنبش ژوئن ۱۹۷۶

وی‌پی‌آمدهای آن

برنامه‌ی رهبری حزب برای عملی کردن افزایش قیمت‌ها این بود که ظاهر "مشورت" را بکار خود بدهد. باین منظور رژیم سعی کرد حتی المقدور توده‌ها را غافلگیر کند. در موقع اعلام افزایش قیمت‌ها محصلین تعطیلی تابستانی خود را سبک‌تراشیدند، بمباران دیگر از مردم در مرمی بودند، و افزایش قیمت‌ها از قبل در دستور کار مجلس شورای پنجشنبه ۴ ژوئن قرار داده شده بود. سه‌شنبه دولت این بود که پس از اعلام برنامه‌ی جدید، در روز پنجشنبه، صبح روز جمعه کارگران قبل از شروع کارشان بمدت نیم ساعت مسرود "مشورت" قرار بگیرند و تصمیم دولت از روز دوشنبه به مرحله‌ی اجرا گذاشته شود. رهبران حزب اسدوار بودند که مسئولان حزب سعی بتوانند نیم ساعت سر کارگران را کسب کنند تا صورت ظاهر قضیه حفظ شود. اما

آنچه که پس از این "مشورت" ها رخ داد نشان داد که دولت جداشتباه بزرگی مرتکب شده بود.

جلسات "مشورت" در تمام کارخانهای بزرگ لهستان - در زادوم، اورسوس، مرکس، تصفیه‌ی نفت در پلاک، کارخانه‌ی اتومبیل سازی زران در ورشو.... به اعتصابات و تظاهرات عظیم کارگری تبدیل شد که در خستگاه آنها کارگران به دفاع حزب، ساختمان‌های دولتی و مغازه‌ها حمله کردند. در اورسوس کارگران کارخانه‌ی تراکتور سازی خط آهن ورشو - یاریس را تصرف کردند و قطار سربیم - السیر را در اختیار گرفتند. کارگران در دفاع از حزب علاوه بر آشپزی‌گران قیمت مقادیر زیادی گوشت و مواد غذایی دیگر پیدا کردند و شاخصه‌ی دیگری را برای اختلاف بین خود و حزب یون یا قلمند. این جنبش کا ملاغیر منتظره دولت را به

شدت تکان داد و نخست وزیر لهستان در ساعت ۸ بعد از ظهر جمعه لغو تصمیم دولت را اعلام کرد. اما تظاهرات و اعتصابات کارگران که از آغاز با حمله‌ی پلیس روبرو شده بود، حتی پس از این عقب‌نشینی دولت سر چندین روز در نقاط مختلف لهستان ادامه پیدا کرد. در خستگاه این درگیریها حداقل ۱۷ کارگر در اورسوس کشته شدند، و در روز جمعه و روزهای بعد هزاران کارگر توسط پلیس دستگیر شدند، و دهها هزار کارگر بخاطر شرکت در تظاهرات از کار اخراج شدند.

بازداشت و اخراج مبارزترین کارگران در هفته‌های پس از عقب‌نشینی دولت نشان داد که قصد گریک این بوده است که اول نگاه قبول خواسته‌های کارگران جنبش را متوقف کند و سپس به سرکوب و سر کارگران بپردازد. ضد حمله‌ی رژیم در ژوشیه، اوت و سپتامبر ادامه یافت، ولی در اکتبر، در مقابل موج مخالفت سیاسی که داشت بحران سیاسی رایج مرحله‌ی بالاشری ارتقا میداد، توان خود را از دست داد.

اخبار، بر خلاف ۲۱-۱۹۷۵، طبقه‌ی کارگر تنها نبود، بلکه روشنفکران و دانشجویان ناراضی را نیز به همراه داشت. فقط سه روز پس از آغاز جنبش ژوئن روشنفکران خواستار بیان سرکوب کارگران شدند. تمام نیروهای کسبه در بحران گوشت سال قبل ظاهر شده بودند. به همراه رهبران اعتراضات علیه تغییر قانون اساسی جبهه‌ی واحدی علیه رهبری حزب تشکیل دادند. در سپتامبر پس از یک سلسله اعتراضات متفرقه از سوی روشنفکران، در ورشو کمیته‌ای برای دفاع از کارگران تشکیل شد تا حمایت مردم را از قربانیان سرکوب ماههای ژوئن و ژوشیه جلب کند. ماهیت سرکوب را اثبات کند و خواستار بازگشت همه‌ی کارگران اخراجی به سر کارشان شود. صدها دانشجو و فعالین دیگر مشغول بخش بیانیه‌های کمیته و جمع آوری کمک مالی برای کارگران شدند. در همین حال کلیسا نیز خواستار آزادی کارگران زندانی شد و حمایت ضمنی خود را از کار کمیته اعلام داشت.

این جنبش دولت را وادار کرد که

در قسمت بعدی مقاله، جوانی از جنبش اخیر را بررسی خواهیم کرد و سپس به نتایج و معانی این جنبش خواهیم پرداخت.
توضیحات:

- (۱) نیولفت ریویو شماره‌ی ۱۰۲-۱۰۱
- (۲) مانتلی ریویو، اکتبر ۱۹۷۶، صفحه ۳۱
- (۳) نشریه کریستیک، زمستان ۱۹۸۰، صفحه ۵۸
- (۴) متاسفانه اطلاع دقیقی در مورد مقصدار افزایش قیمت‌ها در سال ۱۹۶۶ و عکس العمل کارگران نسبت به آن در دست نداریم.
- (۵) این رقم و شرح وقایع ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶ را از نیولفت ریویو، شماره‌ی ۱۰۱-۱۰۲ نقل کرده‌ایم.
- (۶) در ۷۱-۱۹۷۰، به جز منطقه‌ی معدنی سیلیسیا علیا، که کارگران کلا از حزب روگردان شدند و فعالانه بر علیه آن مبارزه کردند. در ششمین ۷ نفر از ۳۸ نفر اعضای کمیته اعتصاب قبلا عضو حزب بودند. در کمیته‌ی اعتصاب گدا نسک نسبت از اینهم بالاتر بود. در آغاز بحران ۷۱-۱۹۷۰، طبق آمار رسمی، بیش از ۴۰ درصد از اعضا حزب را کارگران تشکیل میدادند، یعنی حدود ۱۳ درصد کل کارگران یدی لهستان عضو حزب بودند.
- (۷) البته منظور از زمینهای بزرگ خصوصی، اندازگی این زمینها نسبت به زمینهای کوچک است که در رهائی ۶۱ توضیح داده شد **ادامه دارد**

عقب‌نشینی کند. بسیاری از کارگران زندانی را دوم و اوردوس آزاد شدند، و کلیسا امتیازاتی برای خود بدست آورد. علیرغم اینکمیته پلیس تمام سعی خود را بکار برد تا کسب کمیته را مختل کند، در نوامبر و دسامبر کمیته ابتکار عمل را در دست داشت و حمایت روز افزونی کسب کرد. در دسامبر گزارشهای فراوان مربوط به ختونت پلیس در مقابل کارگران، باعث شدند که بسیاری از شخصیت‌های مشهور که تا آن زمان کوچکترین اعتراضی از ایشان شنیده نشده بود از مجلس بخواهند که تحقیق کاملی درباره‌ی این موضوع انجام دهد. ویژگیهای این جنبش را میتوان باین ترتیب خلاصه کرد:

- **خصوصیت طبقه‌ی کارگر نسبت به رژیم ضدینتر و عمیقتر شد، بدون اینکه کارگران در اثر سرکوب رژیم روحیه‌ی مبارزاتی خود را از دست داده باشند.**
- **فعالینهای روشنفکران، بویژه کمیته برای دفاع از کارگران، به تشکیل یک ایوژیسیو سیاسی منجر شد که رهبری آنرا انسرادی دارای سابقه‌ی مبارزاتی طولانی و اعتبار سیاسی فراوان بدست گرفتند.**
- **بر خلاف سالهای ۷۱-۱۹۷۰، که طبقه‌ی کارگر به تنهایی بر علیه حزب مبارزه میکرد، و رهبری حزب بر انفعال دانشجویان و روشنفکران، حمایت کلیسا بیطرفی دهقانان و حمایت فعال مسوولان تکیه میکرد، اینبار رژیم کاملاً منفرد شده بود و از این پس تنها میتوانست به حمایت شوروی متکی باشد.**



اعتصابات کارگری در لهستان ۴

جنبش کنونی و چشم انداز آینده

الف - شعبان و ب - جمادی

بروز اعتصابات دیگر جلوگیری کند. ماههای ژوئیه و اوت گذشته، لهستان شاهد اعتصابات وسیع کارگری در سراسر کشور بود. اعتصاباتی که از نظر وسعت شرکت کارگران و درجه سازمان یافتگی در تاریخ ۲۰ سال اخیر لهستان بی سابقه محسوب میبندند. این دو ماه را میتوان تعیین کننده ترین دوران ۸ ماهه ای اخیر توصیف کرد. وقایع بسیار مهم استثنای دو ماه بطور خلاصه بشرح زیر است:

اعتصابات در اول ژوئیه از اورسوس و کدانسک شروع میشوند و تا اوایل اوت بیشتر از ۱۰۰ کارخانه به اعتصاب کشیده میشوند. در اغلب موارد اعتصابها با کسب اضافه دستمزد خانم می یابند. تا اواسط اوت اکثر اعتصابات بخاطر اضافه حقوق و تقاضای لغو افزایش قیمت گوشت است. در ۱۴ اوت کارگران کشتی سازی لنین در کدانسک در اعتراض به اخراج یک زن کارگر از هواداران اتحادیه های آزاد کارگری اعتصاب میکنند. سپس کارگران کدانسک "کمیته ای اعتصاب بین کارخانه های" را تشکیل میدهند. در طی این مدت کارگران دولت دانه در حال کشمکش هستند. دولت تنها مدتها از مذاکره با "کمیته ای اعتصاب بین کارخانه های" سر باز میزند. گاهی حملات تبلیغاتی رادیو و تلویزیون به "عناصر ضد سوسیالیست که در میان کارگران نفوذ کرده اند" اوج میگیرد. تعدادی از اعضای "کر" دستگیر میشوند. نخست وزیر لهستان و تعدادی از رهبران حزب استعفا میدهند (و یا اخراج میشوند). دولت حتی با یک اقدام بی سابقه طی ۲۶ سال عمر رژیم. در ۲۶ اوت خطبه ای ۴۵ دقیقه ای کار دینائی ویشینسکی، سر اسقف لهستان را از تلویزیون پخش میکنند. دولت و کاردینال هر دو به مردم هشدار میدهند که کشورشان در خطر نابودی است. بالاخره مذاکرات بین دولت و "کمیته ای اعتصاب بین کارخانه های" آغاز میشود و موافقت نامه ای در ۳۱ اوت امضا میشود. ۵ روز بعد کسب

در قسمتهای پیشین، ابتدا به بررسی سیاستهای اقتصادی و اوضاع اجتماعی لهستان در دوران پس از کسب قدرت توسط "حزب کمونیست" پرداخته و سپس تاریخچه مبارزات کارگری در اوایل قرن حاضر و مبارزات کارگران در ۷۱ - ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶ مطالعه کردیم؛ ضمن اینکه در شماره ۶۲ سندی از یک گروه اپوزیسیون کمونیست حسابی تحلیلی سیاسی منتشر کردیم. در این قسمت از مقاله از بررسی دوره ای جدید و کنونی مبارزات کارگران آغاز خواهیم کرد. البته، در این زمینه هدف ما بطور عمده بررسی جوانب مهم و کلی این مبارزات است و نکته گزارش خبری روزانه.



چنانکه در بخش "زمینه های اقتصادی بحران کنونی" در رهائی شماره یک، مشاهده شد، رژیم لهستان در اوایل تابستان گذشته با بحران جدیدی مواجه شد. ادامه سیاستهای اقتصادی گذشته مبنی بر گرفتن وام از غرب، سرمایه گذاری و پرداخت وامها از دروازه های صادرات، و قرارداد خرید غلات از آمریکا به مدت پنج سال با شرط پرداخت بدهی آن به ارزش منحصر به این بحران شد. عامل اصلی این بحران بحران بنابر این عبارت بود از: نزدیک شدن موعد باز پرداخت وامها که همراه با رکود اقتصادی در غرب بود. لهستان در این هنگام در حدود ۱۹ میلیارد دلار به غرب مقروض بود. بر این اساس در اواخر بهار سال گذشته یکی از راههای صرفه جویی اقتصادی که به دولت رسید قطع سوبسید مواد غذایی به میزان ۲۰ درصد بود. در اول ژوئیه ۱۹۸۰ (۱۰ تیر) قیمت گوشت به میزان قابل ملاحظه ای افزایش یافت. این امر بلافاصله موجب اعتصابات گسترده در شهرهای مختلف شد. بدینسان آن دولت سطح حقوقها را نیز افزایش داد که این امر عملاً نتایج مالی حاصله از افزایش قیمت گوشت را بی تأثیر ساخت، ولی نتوانست از

دبیر اول "حزب کمونیست" بعد از دهسبسال از سمت خود استعفا میدهد و استانیسلاو کانیا (رئیس پلیس سابق) جای او را میگیرد .

خصوصیات جنبش ۱۹۸۰

یکی از مشخصه‌های جنبش اخیر، بی‌سربس و روشنفکران در سطح چشمگیری درگیر هستند. در گذشته مبارزات روشنفکران بطور عمده صرف فعالیت‌های اعتراضی در زمینه آزادی‌های دموکراتیک میشد. حال آنکه از ۱۹۷۶ باین طرف گروه‌هایی مانند KOR (کمیته دفاع از کارگران که بعداً به کمیته دفاع از خود اجتماعی تغییر نام داد) تشکیل شدند که بخش مهمی از فعالیت خود را مصروف پیوند با کارگران کردند. و در این زمینه موفقیت‌های روزافزونی نیز بدست آوردند. کورون یکی از رهبران این کمیته میگوید:

"در گذشته غالباً کارگران بی‌مهارت یا نیمه ماهر بسراغ ما می‌آمدند. اما در سالهای اخیر کارگران ماهر هم آمده‌اند." (۱)

در نتیجه کمیته مذکور توانسته است نفوذ قابل ملاحظه‌ای در میان کارگران بدست آورد. یک شاخص این امر این است که در ظرف ۶ هفته از آغاز اعتصابات تیراژ رایوتنیک ((کارگر)) (نشریه کمیته فوق‌الذکر) از ۱۵۰۰۰ به ۵۵۰۰۰ رسید. (۲)

از طرف دیگر باز بر خلاف دوران گذشته، این بار تداوم جنبش سبب شده است که دهقانان فقیر نیز به صحنه مبارزات اقتصادی - سیاسی کشیده شوند و اتحادیه‌های دهقانی "همبستگی روستایی" (به تبعیت از اتحادیه‌های کارگری که "همبستگی" نامیده میشود) را تشکیل دهند. تشکیل این اتحادیه که نمایندگی بیش از ۵۰۰۰۰۰ دهقان فقیر از مجموع ۲/۲ میلیون کشاورز خصوصی را بعهده دارد، و نه تنها در اسم بلکه رسماً نیز پیروی خود را از اتحادیه‌های کارگری همبستگی اعلام کرده است، بدون شک یکی از وقایع مهم چند ماه گذشته است. این امر بخصوص از این نظر قابل توجه است که دولت لهستان سابق بر این توانسته بود با اعطای کمکهای مالی و فنی گوناگون و امتیازات ویژه به کشاوران ثروتمند - صاحبان مزارع مکانیزه ۱۰ الی ۲۵ هکتاری - که کنترل انحصاری بر قسمت اعظم محصولات کشاورزی را دارند، حمایت آنان را جلب کند، و با کمک آنان روستائیان فقیر را تحت کنترل نگاهدارد.

از ۲۱ اوت ۱۹۸۰ با بین طرف، جنبش کارگری لهستان در حال پیشرفت و گسترش دائمی بوده است و ابعاد آن بمراتب از دو دوره قبلی مبارزات کارگری (۷۱-۱۹۷۰ و ۱۹۷۶) فراتر رفته است. از نظر کمی و کیفی جنبش کارگری در لهستان درجه بسیار بالایی از سازماندهی

را به نمایش گذارده است. بعنوان مثال کمیته‌های اعتصاب کارخانه‌های تراکتور سازی اورسوس، با ۱۵۰۰۰ کارگر، توانست در کمتر از یک ساعت کارخانه را به اعتصاب بکشد (۳) کمیته‌های اعتصاب اکنون به اتحادیه‌های کارگری "همبستگی" تبدیل شده‌اند که به گفته رهبران آن ده میلیون عضو دارد. در این میان ۷۰۰۰۰۰ نفر از اعضای حزب - یعنی یک چهارم کل

اعضاء - نیز به آن پیوسته‌اند. (۴) اتحادیه‌های همبستگی تبدیل به یک جریان توده‌ای شده است و از نظر تعداد اعضاء و بویژه درجه مشارکت آنان در اداره امور اتحادیه میتوان گفت از بهترین نمونه‌های اتحادیه‌های کارگری در غرب پیشی گرفته است. یکی از مسئولین فدراسیون بین‌المللی کارگران فلزکار مستقر در ژنو که اخیراً از کارخانه‌های مختلف در لهستان بازدید کرده است مینویسد:

"در مسیر این مرکز معدنی در سیلسیا (اوانبریک)) شاهد وجود "همبستگی" در همه جا بچشم میخورد. کارمندان خطوط هواپیمایی و مسافری هواپیما در سیر ورشو به "ورکلاو" همگامی آرم همبستگی را بر برفه داشتند... دفتر ((همبستگی)) شامل دو اتاق و یک سالن... است. بر روی دیوار یک جدول نصب شده که انتخابات اتحادیه و مسئولیت‌های مشخص هر سمت را توضیح میدهد. فقط مجمع عمومی ((کارگران)) قادر است تصمیم بعهده اعتصاب بگیرد...

در "ورکلاو" از راننده خواستم در مقابل یک کارخانه‌ی وسایل الکتریکی توقف کند. بسادگی میتوان به در آمدنی مراجعه کرد و خواهان تماس با "همبستگی" شد. نماینده ((ی همبستگی)) بیرون می‌آید، کارت عبور میگیرد و داخل می‌شویم. بنظر میرسد ورود به کارخانه و گفتگو با کارگران در لهستان بسیار آسانتر از انگلستان باشد.

بلافاصله داخل در ورودی تابلوهای... است که عکس و شرح حال ۶۶ کاندیدای انتخابات کمیته‌های همبستگی کارخانه بر آنها نصب شده است... کاتوویچ مرکز فولاد و معادن لهستان است... "همبستگی" در ۷۵۰ کارخانه با معدن حضور سازمان یافته دارد و ۸۰ درصد از ۵۰۰۰۰۰ کارگر منطقه عضو آن هستند.

((در گدانسک)) مقر مرکزی "همبستگی" در یک هتل... است... او میگوید "ما راجع به اتحادیه‌های کارگری چیزی نمیدانیم. اشتباهات ما را بما بگویند..." در طبقه‌ی یائسین جلسه‌ی کمیته ملی ((رهبری اتحادیه)) در جویان است. در حدود ۶۰ نفر، فقط دو زن، در آن شرکت دارند..." (۵)

و این فقط نمایانگر بخشی از توان اتحادیه‌ی همبستگی است. بنظر میرسد که اصول دموکراسی در "همبستگی" بخوبی رعایت میشوند، مذاکرات با اطلاع اعضا صورت میگیرند و رهبران در صورت تخطی از این امر مورد مواخذه واقع میشوند. (۶)

گرایشهای اپوزیسیون

البته باید توجه داشت که گسترش جنبش کارگری در ظرف چند ماه اخیر و موقعیت آن در تحقق خواسته‌های مهم (که بعد با آن خواهم پرداخت) موجب پروبال گرفتار گرایشات مختلف مخالف دولت شده است. از طرفی کلیسای کاتولیک که قویترین کلیسا در اروپای شرقی (و حتی شاید بتوان گفت در اروپا) میباشد تا حدودی موقعیت خود را بهبود بخشیده است.

در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، کلیسا تنها نیروی مخالف دولت محسوب میشد و بدین خاطر حزب کمونیست از در سازش با کلیسا درآمد و کلیسا بصورت یک نیروی قابل ملاحظه در زندگی اجتماعی لهستان به حیات و همزیستی با کمونیسم ادامه داد. اوگیری مبارزات اخیر، به کلیسا فرصت داده است که نفوذ خود

را گسترش دهد، و از طریق اعلام "پشتیبانی" از کارگران دولت را بطور غیر مستقیم مورد تهدید قرار داده و از آن امتیازات بسیاری بگیرد. (۷) طبیعتاً آنچه در این پشتیبانی مورد نظر کلیسا نبوده و نیست، منافس طبقاتی کارگران است، و در ابتدای این مطلب به یک نمونه از اثر تخریبی کلیسا بر مبارزات کارگری اشاره کردیم. این امر بویژه با توجه به وسعت عقاید مذهبی در میان کارگران که در سطوح رهبری اتحادیه‌ی همبستگی نیز بخوبی دیده میشود، و با در نظر گرفتن ملاقات واونسا با پاپ لهستانی الاصل و تیلا ژان پل دوم و زانو زدن در مقابل وی، این ضد کمونیست سر سخت که همواره سعی در تخفیف مبارزه در مناطقی مثل امریکای مرکزی و جنوبی (که مسیحیان و کشیشها در سطح وسیعی به مبارزات ضد دیکتاتوری پیوسته‌اند) دارد، مسلماً حاکی از خطری است که تحولات آسی مبارزات کارگری لهستان را تهدید میکند.

به جز کلیسا، یک جریان مذهبی دیگر نیز در سطح رهبری همبستگی دارای نفوذ است. این گروه که "ژناک" نام دارد، تنها گروه غیررژیمی است که در مقاطع مختلف اجازه‌ی ورود به مجلس لهستان را داشته است. (۸)

علاوه بر جریانات فوق، مهمترین جریان سیاسی غیرمذهبی که در خلال مبارزات اخیر به فعالیت وسیعتری دست زده است، "کُر" است که (همانطور که قبلاً اشاره شد) در پی اعتصابات کارگری ۱۹۷۶ تشکیل شد و ابتدا عنوان کمیته‌ی دفاع از کارگران (KOR) را برای خود برگزید. فعالیتهای اولیه‌ی آن حول جمع آوری پول و خواست آزادی کارگران، و بازگرداندن آنها به کارشان دور میزد. بعد از

یک عفو عمومی که بفاصله‌ی یکسال از وقایع ژوئن ۱۹۷۶ داده شد، کر به "کمیته‌ی دفاع از خود اجتماعی" (KSS) تبدیل شد و انتشار نشریه‌ی رابوتنیک (کارگر) را آغاز کرد. این کمیته هنوز در محافل مختلف بیشتر بنام اولیه‌ی آن یعنی کر شناخته میشود. این کمیته خود ائتلافی از عناصر مختلف است که به گرد هدفهای مشخص متشکل شده‌اند. در این ائتلاف از اعضای سابق حزب سوسیالیست لهستان (مثل ادوارد لیپینسکی که خواهان نوعی "سوسیالیسم" سوئدی است)، اعضای سابق "حزب متحده‌ی کارگران" (یا "حزب کمونیست لهستان) تا افرادی مانند یاسک کورون، یافت میشوند. یاسک کورون ابتدا بوسیله‌ی نامهای سرگشاده به حزب که همراه با کارول مادلوسکی در سال ۱۹۶۴ نوشت، و در آن جامعه‌ی لهستان را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، مشهور شد. (۹) وی بخاطر انتشار این نامه، که یکی از قابل توجه‌ترین تحلیلهای اولیه است که در دهه‌ی ۱۹۶۰ از اروپای شرقی بیرون آمد، شش سال در زندان بسر برد. اما از آن زمان تا کنون کورون تا حدودی به راست متمایل شده است و در بهترین حالت میتوان از او بعنوان یک سوسیال دموکرات چپ یاد کرد (باین ساله بعداً خواهم پرداخت). باین ترتیب از این کمیته نیز نمیتوان بعنوان یک جریان مارکسیستی نام برد و با توجه به این جریانهایی مانند گروه یاد شده در شماره‌ی ۶۲ رها، در موقعیت بسیار ضعیفی قرار دارند، در حقیقت میتوان بیک معنی نتیجه گرفت که بدیل کمونیستی (از لحاظ ذهنی)

در جنبش کارگری کنونی لهستان ضعیف است. ولی این تنها بخشی از کل داستان است. اگر بپذیریم که هر جنبش توسعه‌ی همواره فراتر از اهداف و خواسته‌هایی می‌رود که "رهبران" برای آن تعیین میکنند، بنابراین اظهارات و بیانات طیف گروههای روشنفکری که نه ادعای رهبری کارگران را دارند (کورون): "ما فقط خواسته‌های کارگران را فرموله میکنیم" - (۱۰) و نه تا به آن حد در میان آنها نفوذ کرده‌اند که اساساً بتوانند چنین ادعایی را داشته باشند، عمدتاً باید در همگان محدودی خودشان مورد توجه قرار گیرد. از طرف دیگر، این درست است که رهبری بیک جنبش توسعه‌ای معرف درجه‌ی آگاهی متوسط آنست، ولی این نیز صحیح است که رهبری جنبش کارگری لهستان هنوز در حال تغییر و تحول است و تثبیت افرادی مانند لخ واونسا و دیدگاش سیاسی آنها در سطح رهبری راهی نسبتاً طولانی در پیش است. بنابراین اظهارات و نظریات واونسا را نیز تا حدود زیادی باید بجهت حساب شخصی خود وی منظور کرد. مسلم اینست که او بدین خاطر در رهبری قرار گرفته است که سوی نظریات مذهبی خود از خواسته‌های ملموس و بحق کارگران دفاع کرده است. بنابر این آنچه میباشد در تحلیل اوضاع لهستان مورد توجه قرار گیرد عبارت است از خواسته‌ها،

شوان و پتانسیل جنبش کارگری، بیامدها بی کسه تحقق این خواستها میتوانند بسیار داشته باشند و معنی این امر برای لهستان و سایر نقاط اروپای شرقی و غیره. برای پرداختن باین امر، ابتدا به بررسی اجمالی موافقت نامه‌ای که در ۳ اوت بین نمایندگان کارگران و دولت لهستان امضا شد، میپردازیم. (۱۱)

۲۱ ماده‌ای حاوی مهمترین خواستهای کارگران بوده است که از زمان امضا به بعد بخشا متحقق شده‌اند و بخشا هنوز مورد توجه هستند. این موافقتنامه را میتوان یکی از مهمترین دستاوردهای جنبش کارگری در سراسر اروپای شرقی ظرف چند دهه‌ی اخیر نامید. طبیعی است کارگران حقوقی را کسب کرده‌اند که آنها را محاله نباید از دست بدهند. امکان کسب آنها در یک کشور غیرمتوسط و پیمان ورشو تا چندی قبل بسختی قابل تصور بود.

بدون شک مهمترین دستاورد جنبش کارگری که در این موافقتنامه منبئور شده و حاصل سالها مبارزه بشمار می‌رود، تشکیل اتحادیه‌ی کارگری مستقل از دولت و حزب است:

"فعالیت اتحادیه‌ها در لهستان خواستهای و آرزوهای کارگران را برآورده نکرده است. ایجاد اتحادیه‌های خودگردان تازه‌ای که نماینده‌ی واقعی طبقه‌ی کارگر باشند مفید بنظر می‌رسد... اتحادیه‌های تازه از منافع اجتماعی و مادی کارگران دفاع میکنند..." (از ماده‌ی یک)

این خواست، کم دهها سال است در غرب تحقیق پذیرفته است، بظاهر یک امر صنفی بشمار می‌رود. ولی اهمیت مساله در اینجا است که خواست تشکیل اتحادیه‌ی مستقل کارگری در اروپای شرقی دقیقا یک خواست سیاسی بشمار مهم است. ایجاد "اتحادیه‌های خودگردان تازه‌ای که نماینده‌ی واقعی طبقه‌ی کارگر

باشند" در حقیقت بدین معناست که کارگران تا حدود زیادی پی به این حقیقت برده‌اند که ارگانهای موجود در کشور هیچک نماینده‌ی واقعی منافع آنها نیستند. و اینکه در حقیقت

چنین ارگانی باید توسط خود آنها اداره شود و تصمیم بگیرد و نه اینکه عده‌ای دیگر بنام آنها قیومیت ایشان را بعهده بگیرند. از طرف دیگر استقلال اتحادیه سبب میشود که

کارگران برای تحقق اساسی ترین خواستهای خود بصورت یک مجموعه‌ی واحد با کارفرما مواجه شوند. این امر علاوه بر ایجاد نزدیکی و همبستگی طبقاتی بین کارگران از جنبه‌ی دیگری نژادارای اهمیت اساسی است. و آن اینست که کشورهای اروپای شرقی دولت کارفرما است.

بن خود بمعنای مواجهه کارگران در کسب کلیت قدرت سیاسی جامعه است و این امر

بروسه‌ی آگاهی و شناخت کارگران از ماهیت نظام اجتماعی را بسیار تسریع خواهد کرد (و همانطور که در شرح وقایع مشاهده شد، خواستهای خیلی سریع از اقتصادی به سیاسی تبدیل میشوند، روندی که در غرب در شرایط مشابه ماهها به طول انجامیده است).

"اتحادیه‌های تازه باید این امکان را داشته باشند که در تصمیم گیریهای مهم

مربوط به شرایط زندگی کارگران در زمینه‌های زیر دخالت کنند: اصول توزیع درآمد ملی... توزیع ذخیره‌ی مصرفی اجتماعی... اصول اساسی تعیین و برنامهریزی سیاست دستمزدها، بویژه در زمینه‌ی افزایش اتوماتیک دستمزدها به تناسب تورم، برنامهدی درازمدت اقتصادی، برنامهریزی سیاست سرمایه گذاریها و تعدیل قیمتها (از ماده‌ی یک)

دولت باید پذیرش این خواست در حقیقت اذعان دارد که کارگران، تاکنون در توزیع درآمد ملی... توزیع ذخیره‌ی مصرفی اجتماعی... اصول اساسی تعیین و برنامهریزی سیاست دستمزدها... برنامهدی درازمدت اقتصادی برنامهریزی سیاست سرمایه گذاریها... حق تصمیم گیری نداشته‌اند. بعبارت دیگر یعنی اینکه از چگونگی تولید و توزیع مطلع نشده‌اند و بعبارت ساده‌تر از خودبیگانگی بوده‌اند. تعدادی از خواستها نیز که بخشا

در زیر نقل میشوند خواستهای پایه‌ای دموکراتیک هستند که در هر برنامهدی واقعی کارگری در شرایط فقدان دموکراسی، میبایست طرح شوند، چه بدون اینها حتی سخن از دموکراسی ممکن نیست چه رسد به دموکراسی کارگری که مفهومی بس گسترده‌تر دارد: "حق اعتصاب"، "آزادی بیان و نشریات"، "آزادی کلیه‌ی زندانیان سیاسی"، "پایان دادن به سرکوب عقاید".

"در قانون تازه‌ی سندیکاها حق اعتصاب کارگران تضمین خواهد شد..."

توضیح

متاسفانه درج قسمت چهارم مقالهدی هدایبان اسلام بعننت تراکم مطالب در این شماره ميسر نشد. با استراز معذرت ادا می‌مقاله در شماره‌ی آینده درج خواهد شد.

مواد ۶۴، ۶۵ و ۶۵ قانون مدعی کار (که اعتبار را ممنوع میکنند) تا زمان تصویب قانون تازه غیر قابل اجرا است . دولت امنیت شخصی و شغلی اعتبار بران و کمک کنندگان به آنان را تضمین میکند . (ماده ۲)

" احترام به آزادی بیان و نشریات ، مصرح در قانون اساسی لهستان ، و در نتیجه عدم تعرض به نشریات مستقل و تأمین دسترسی همه ی مذاهب بوسایل ارتباط جمعی ... فعالیت رادبسو و تلویزیون ، مطبوعات و سازمانهای انتشاراتی باید در خدمت بیان افکار ، نقطه نظرها و عقاید گوناگون باشد ... "

(ماده ۳)

" الف) احقاق حقوق اشخاص اخراج شده پس از اعتصابات ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶ ، دانشجویانه طرد شده از آموزش عالی بدلیس اعتقاداتشان ؛

ب) آزادی کلیه ی زندانبان سیاسی ؛
پ) پایان دادن به سرکوب عقاید
(ماده ۴)

البته خواستهای طرح شده در موافقتنامه ، همانگونه که بیان شد ، بخشا متحقق شده اند . مثل تشکیل اتحادیه ی مستقل . تعدادی نیز مثل آزادی بیان و نشریات تا حدودی در عمل کسب شده اند . اینکه این دستاوردها چه مدت زمان حفظ خواهند شد مسلما بسته به تداوم جنبش کارگری و توان آن در هر لحظه خواهد داشت ، چه مسلما هیات حاکمه بمحیی افول جنبش کارگری ، به سرکوب آزادیهای دموکراتیک خواهد پرداخت و این موافقتنامه را تبدیل به سندی صرفا تاریخی برای حفظ در بایگانیها خواهد کرد .

بهر تقدیر ، گذشته از این ، مسایل بسیار مهمی در حال حاضر مطرح است که سرنوشت جنبش کارگری در لهستان بسته به چگونگی حل آنهاست . یک سؤال مهم اینست که آیا شوروی در لهستان به مداخله ی نظامی متوسل خواهد شد و یا دولت لهستان خود قادر به رفع مشکلات و از سر گذراندن این بحران است ؟ در درجه ی اول ، شوروی در حال حاضر با یکی از عمیقترین بحرانها در اروپای شرقی ظرف ۳۰ سال اخیر روبروست . اروپای شرقی پیش از این نیز بحرانهای ۱۹۵۶ ، ۱۹۷۰ ، ۱۹۷۶ را در لهستان ، ۱۹۵۶ در مجارستان ، ۱۹۶۸ در چکسلواکی را پشت سر گذارده است . در هر یک از مقاطع فوق ، تعدادی از خواستهای بیان شده ، طرح شده اند و بجز از لهستان ، در دومور دیگر ، تا نکها و ارتش شوروی مداخله کرده اند . یکی از عواملی که مانع مداخله ی نظامی شوروی در لهستان در گذشته شده است اعتماد بودن هیات حاکمه ی لهستان است . امری که حداقل در مورد چکسلواکی ۱۹۶۸ صحت نداشت . این عامل امروز نیز بقوت خود باقیست . رژیم لهستان هنوز از اعتماد

و پشتیبانی دولت شوروی برخوردار است و رهبران آن در ۸ ماه گذشته حداقل سه بار برای بحث و شخص دربارهی مشکلات خود به مسکو سفر کرده اند . بنا براین تا زمانیکه شوروی از امکان رفع عائله " تونظ هیات حاکمه ی لهستان مطمئن باشد دست به مداخله ی نظامی نخواهد زد .

عامل دوم پیش گیرنده از مداخله ی نظامی ، وضعیت بسیار بحرانی اقتصاد لهستان و وامهای ۲۴ میلیارد دلاری آن به غرب است . در صورت یک مداخله ی نظامی توسط شوروی اقتصاد لهستان به احتمال قریب به یقین سقوط خواهد کرد و تقبل این وامهای سنگین را سبده ی شوروی خواهد گذاشت .

عامل سوم ، وضعیت کشاورزی در شوروی است . در سال اخیر کشاورزی شوروی در اثر سیل لطمه ی شدیدی دیده است . (۱۲) یک مداخله ی نظامی به احتمال قوی منجر به تحریم وسیع فروش غله و گندم از جانب غرب به شوروی خواهد شد . (۱۳)

عامل چهارم ، توده گیر بودن بیس از حد جنبش کارگری و احساسات شدیداً ضد روسی لهستانی هاست که در رهایی ۶۱ تشریح شد . این امر مسلما سبب مقاومتی در سطح بسیار گسترده تر از چکسلواکی سال ۱۹۶۸ خواهد شد ، بخصوص که در این امر شوروی بهیچوجه بر روی سربازان و حتی بخش مهمی از افسران ارتش لهستان نمیتواند حساب کند .

با وجود این ، هیچیک از عوامل فوق امکان مداخله ی نظامی شوروی در لهستان را بکلی نفی نمیکند . عاملی که میتواند موجب چنین مداخله ای شود دارای اهمیت بسیار بیش از عوامل مذکور است ؛ امکان ایجاد و گسترش جنبش کارگری با خواستهای مشابه در چکسلواکی ، مجارستان (که تا حدودی با مشکلات اقتصادی و سیاسی روبرو هستند) و آلمان شرقی ، و در نتیجه احتمال خارج شدن بخش مهمی از اروپای شرقی از حیطه ی کنترل شوروی . جنبه ی دیگر این مساله توانایی دولت لهستان در حل مشکلات و از سر گذراندن بحران است . در حال حاضر مهمترین مشکل که بطور بلافاصله برای دولت لهستان مطرح است ، سامان دادن به اوضاع اقتصادی کشور و بویژه در این رابطه وامهای ۲۴ میلیارد دلاری آن به غرب است . آنچه که بخصوص از این جنبه ی قضیه مطرح است برخورد کشورهای غربی نسبت به اوضاع لهستان است . از ابتدای شروع اعتصابات کارگری دولتهای غربی برخلاف تصور رایج با احتیاط به مساله برخورد کرده اند .

مخالف غربی نه تنها از جنبش کارگری لهستان حمایت نکرده اند به این دلیل که با " مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر " مخالفند !! و " این مساله ی خود لهستانی هاست " ، بلکه در مواردی حتی به کارگران هشدار داده اند که " زیاده روی " نکنند و با دادن چندین میلیارد وام ظرف ۸ ماه گذشته سعی در کمک به دولت لهستان داشته اند . بنا براین دولت لهستان میتواند تا حدود زیادی به کمک غرب برای حل

مشکلات امیدوار باشد. (۱۴)

بدین منظور لهستان قصد دارد از بانکهای غربی تقاضا کند موجد بازپرداخت وامها را مدت ۵ سال به تعویق بیندازند. امری که در روابط مالی غرب و شرق بیسابقه خواهد بود. پیش بینی میشود که بانکها نیز با اینگونه امر موافقت کنند زیرا آنها هم خواهان سقوط اقتصاد لهستان نیستند چه در آن صورت سرنوشت وامها نامعلوم است. (۱۵) برای مثال، دولت لهستان قادر به حل بسیاری از مشکلات کوتاه مدت خود خواهد بود و طبعاً امکان مانور بیشتری در مقابل جنبش کارگری کسب خواهد کرد. متأسفانه، با این وجود سطح آگاهی در میان کارگران و در ارتباط با آن فقدان یا ضعف شدید بدلیل کمونیستی و در درجهی بعد اختلافات موجود در "اتحادیهی همبستگی" کار دولت را تسهیل خواهد بخشید. بنابراین آینده از نظر دولت چندان تیره و تار بنظر نمیرسد.

و اما سؤال بعدی دربارهی اوضاع طبفدی کارگر و مسیر آیندهی آن مطرح است. کارگران لهستان در حال حاضر هنوز در حال تشکیل و فراگیری و تجربه اندوزی از مبارزه هستند. با توجه به آنچه دربارهی خواستها و تشکيلات و درجهی آگاهی و غیره آمد، بنظر نمیرسد که بهترین و ملموس ترین کار محدود کردن کارگران به فعالیتهای "اتحادیهی" صرف باشد. متأسفانه گرایشات موجود در سطح رهبری "اتحادیهی همبستگی" دیدگاههای قابل توجهی ارائه نمیدهند. مترقی ترین گرایش شناخته شدهی موجود در این سطح (در سایه با کلسا و سایر گروههای کاتولیک و غیره) "کمیتسهی دفاع از خود اجتماعی" است که در صفحات قبل از آن یاد شد. ولی این کمیته هم در دیدگاههای خود یک بدیل فرمیستی ارائه داده است. مثلاً باسک کورون از رهبران کمیته مینویسد:

"دموکراسی پارلمانی و استقلال نما بانگر آمال لهستانیها است. ما نمیتوانیم چنین درخواستهایی را امروز بعنوان هدفهای فوری اعلام کنیم. اما ما آنها را بعنوان اهداف دراز مدتی طرح میکنیم که همهی فعالیتهای ما در جهت آن هدایت میشوند... من فکر میکنم که امروز شوروی این توسعه دموکراتیزه کردن از پایین را که شرح دادم بجای مداخله مسلحانه خواهد پذیرفت. فردا ممکن است در جریان دموکراتیزه کردن، اقدامات بیشتری را در مقابل تضمین منافع نظامیستش بپذیرد. پس فردا معلوم نیست..." (۱۶)

با این ترتیب کورون استراتژی گام به گام خود را توضیح میدهد. "دموکراسی پارلمانی و استقلال!" آیا آمال تاریخی کارگران لهستان "دموکراسی پارلمانی" است که باید آنرا

بعنوان یکی از اهداف دراز مدت قرار داد.

هستهی اصلی بحث این مقاله دربارهی اقتصاد دیر "اصلاح اقتصادی" پایه گذاری شده است. آنچه در سرتاسر مقاله بچشم نمیخورد سخن از هدفی بنام "سوسیالیسم و دموکراسی سوسیالیستی" است. علاوه بر این هیچ جا کوچکترین اشاره ای به رابطهی جنبش لهستان با کارگران سایر کشورهای اروپای شرقی و خود شوروی و حتی نیاز به برقراری چنین رابطه ای نشده است. حال آنکه، لازمهی حفظ دستاوردهای ۸ ماه اخیر و پیشروی بیشتر در درجهی اول تصریح این امر است که اروپای شرقی نیازمند چیزی بیش از صرف "اصلاح اقتصادی" و "دموکراتیزه کردن" است. حتی لازمهی تحقق کامل خواسته های تدوین شدهی جنبش کارگری و استقرار نهادی آنها یک انقلاب اجتماعی است.

جدید بینی

بنابراین، برای گام برداشتن در این جهت ابتدا باید سعی در تقویت و گسترش و ایجاد تشکلهای سیاسی کارگران و بالا بردن آگاهی آنان کرد. جانب دیگر مساله که باز الزامی است بسط این جنبش کارگری به سایر کشورهای اروپای شرقی و بخصوص شوروی است، چه در غیر این صورت تصور هر گونه موقعیت و پیروزی رویایی بیش نخواهد بود. این امر چندان نیز نباید مشکل و خارج از تصور باشد. تاکنون چندین تظاهرات در جمهوریهای غربی شوروی مثل لاتویا و استونی (که در ماهی ۶۱ به آنها اشاره کردیم) بخاطر حقوق ملی و استقلال بر پا شده اند. علاوه بر این بر پا شدن یک جنبش و اپوزیسیون توده ای در سایر کشورهای اروپای شرقی خارج از حیطهی تصور نیست. بخصوص که زمینهی ناراضگی و اعتراض همواره موجود بوده است.

بعبارت دیگر (و این شاید طنز مناسبی باشد)، از طرفی بسط و گسترش جنبش به سایر کشورهای اروپای شرقی و در نتیجه بخطر افتادن قدرت شوروی باعث مداخله نظامی آن خواهند شد، و از طرف دیگر بدون چنین امری، تصور هر گونه موفقیت و پیروزی برای طبقه کارگر در اروپای شرقی محال است و برای کسب پیروزی برخورد بین نیروهای سرکوب و محافظ نظام با جنبش کارگری پیشرونده اجتناب ناپذیر است. بحث بر سر موقع و زمان چنین برخوردیست که بهترین نتایج را برای جنبش کارگری در برداشت باشد.

قدر مسلم اینکه، جنبش حاضر در لهستان در صورت گسترش و تعمیق میتواند خطی را بلفزه و جدی برای سلطه ی نیروهای ضد کارگری حاکم بر کلیت شوروی و اروپای شرقی بشمار رود، و طبیعتاً استفسار سوسیالیسم در این کشورها شود. این میسر نخواهد شد مگر به کوشش جمعی کارگران اروپای شرقی و شوروی، و کمک فعال پرولتاریای اروپای غربی.

توضیحات

پایان

اشتیاقها ۱۹۶۵ دکر شد.

(۱۰) هوالدتریبون، ۲۵ اوت ۱۹۸۰
 (۱۱) برای متن کامیتر موافقتنامه‌ی رجوع کنید به ماهنامه‌ی پیروزی شماره‌ی اول، مهر ۱۳۵۹. ما در قسمت‌های نقل شده برای برخی کلمات معادل‌های دیگری را جانشین کرده‌ایم. در برخی موارد نیز نقطه گذاری از ماست.

(۱۲) فابینشال تایمز، ۲۸ اوت ۱۹۸۰ علاوه بر گزارش مذکور، مسأله‌ی بحرانی بودن وضع کشاورزی چندی پیش مورد بحث برنامدریزان شوروی بود که برزنتف علناً از آنها انتقاد کرد.

(۱۳) تحریم فروش غله به شوروی بعد از مداخله‌ی نظامی در افغانستان تا حدی انجام شد، ولی قابل توجه است که بعد از انتخاب ریگان صحبت از خاتمه‌ی آن بوده است.

(۱۴) یک مقایسه‌ی کوچک بین این برخورد و سرو صدای غربیها راجع به زاخارف و افغانستان علت را تا حدود زیادی روشن می‌کند: غربیها هم از ماهیت کارگری جنبش وحشت دارند. و چه مثبت است این امر برای روشن کردن ماهیت سرمایه‌داری غرب برای کارگران لهستان!

(۱۵) گاردین هفتگی، (انگلستان) ۲۵ ژانویه ۱۹۸۱

(۱۶) به نقل از هفته‌نامه‌ی "کارگر"، ۲۲ دیماه ۱۳۵۹ با کمی تغییر در ترجمه با استفاده از متن انگلیسی، تیترا مقاله به انگلیسی: رهبر لهستانی راهای پیروزی را مسود بحث قرار میدهد. تیتر فارسی: انقلابیون لهستان سخن میگویند - ارزیابی یا سبک کورون از مرحله‌ی کنونی جنبش.

(۲) همانجا
 (۳) همانجا
 (۴) تایم، ۲۱ دسامبر ۱۹۸۰
 (۵) نیواستیتسمن، ۱۶ ژانویه ۱۹۸۱

(۶) تایم، ۲ فوریه ۱۹۸۱ گزارش میدهد که لئخ واونسا رهبر همبستگی باین علت که دو هفته قبل از آن بدون مشورت با کمیته‌ی ملی (رهبری اتحادیه) با نخست‌وزیر پینکوفسکی ملاقات کرد مورد انتقاد شدید اعضای کمیته قرار گرفت. واونسا در پاسخ به انتقادات گفت: "اگر ما تصمیمی گرفتیم که مخالف تصمیمات کمیته است، ما اخراج کنید".

(۷) مطابق برخی گزارشات، کلیسا برای اولین بار در ظرف چندین سال گذشته اجازه‌ی تاسیس ساختمان و دایر کردن حداقل سه حوزه‌ی مذهبی را کسب کرده است.

(۸) به اظهار مجله‌ی نیوزویک ۸ دسامبر مشاورین واونسا را عمدتاً چهار گروه تشکیل میدهند:

۱- روشنفکران کاتولیک (متشکل از تاریخدانان، روزنامه‌نگاران، اقتصاددانان) به رهبری تادیوش مازوویکی سر دبیر یک ماهنامه‌ی کاتولیک که خودزمانی عضو پارلمان بوده است و عضو گروه زناک است.

۲- گروه کاردینال و بشینسکی ((سر اسقف کلیسای کاتولیک لهستان که خود یک ضد کمونیست شناخته شده است))

۳- استفان براتکوفسکی رئیس اتحادیه‌ی روزنامه‌نگاران لهستان که برای روزنامه‌ی تریبونالودو ((ارگان حزب)) کار میکند.

۴- کمیته‌ی گر
 (۹) در رهایی شماره‌ی ۶۱، تاریخ تحریر نامه

